

بلوک متحد سوسیالیستی از تشکیل تا انحلال

ارائه شده توسط رفقا، فرخنده آشنا، رضا پایا، محمدرضا کریمی و حسن معارفی‌پور و شرکت رفقای دیگر یعنی رفیق سیمین و بهزاد تشکر

مقدمه‌ی ویراستار

مطلبی که در زیر می‌خوانید پیاده شده‌ی یک گفت‌وگوی کلاب‌هاوسی است که رفیق شهناز کاندپور زحمت تبدیل فایل صوتی به متن را به عهده گرفته است. همینجا لازم است از این رفیق بابت این کار بسیار دشوار تشکر کنیم. از آنجایی که مسائل مختلف پیش آمد و شاخه‌ی منشعب و انحلال‌طلب از "بلوک متحد سوسیالیستی" همچنان در اوج بی‌شرمی اسم بلوک متحد سوسیالیستی را با خود یدک می‌کشد و تمام پرنسپ‌های اخلاقی و سیاسی را زیر پا گذاشته و با تشکیلات‌شکنان و دشمنان اتحاد سوسیالیستی دوباره دست دادند و به تعبیری از پشت خنجر زدند، لازم دانستیم، که این فایل را به شکل متن منتشر کنیم. لازم به ذکر است که به خاطر مشکلات تکنیکی و قطع اینترنت در برخی از جاها صدای رفقا قطع می‌شود و ویراستار این متن یعنی حسن معارفی‌پور، تا جایی که توانسته آن قسمت‌ها را ضمن پایبندی به بحث اصلی جایگزین و اضافه کرده است. برخی از مفاهیم و جملات از حالت گفتاری به سبک نوشتاری درآمده اند، بدون اینکه دستی در محتوا برده شود.

آنچه که امروز زیر نام بزرگی همچون "بلوک متحد سوسیالیستی" می‌بیند، چیزی جز یک محفل روده‌دراز بی‌در و پیکر ضدتشکیلات نیست، که اکثریت‌شان نه می‌دانند چه می‌خواهند و نه می‌دانند چه نمی‌خواهند. با اینکه نزدیک به یک سال از تلاش‌های بی‌پرنسیپانه‌ی دوستان برای مصادره‌ی فعالیت‌های تئوریک و سیاسی رفقای دیگر و تلاش برای خالی کردن زیر پای این یا آن رفیق و در نهایت درست کردن گروه موازی مخفی و زیرزمینی و بعد از انحلال بلوک متحد سوسیالیستی، فعالیت به این اسم توسط انحلال‌طلبان می‌گذرد، این محفل هنوز نتوانسته است مرامنامه، اساسنامه، آیین‌نامه و برنامه‌یی بنویسد. هنوز نتوانسته اند یک سایت درست کنند. هنوز نتوانستند سیدشخصت نفری که قبلا در تلگرام عضو کانال تلگرامی بلوک اصلی بودند را برگرداند و هنوز کانال تلگرامی‌شان نتوانسته است، به نصف فالورهای سال قبل برسد. عملا ما با یک محفل بی‌کله طرف هستیم که مثل کرم خاکی دور خودش می‌چرند. لازم به ذکر است که این اسامی بزرگ و این ویران از یک منظر به نفع تشکیلات‌های جدی کمونیستی است. دشمن فاشیست از جمهوری اسلامی گرفته تا گروه‌های سلطنت‌طلب و نازی

وقتی با اسم "بزرگ" مانند "بلوک متحد سوسیالیستی" برمی‌خورند، این تصور بهشان دست می‌دهد که گویا این محفل بی‌سر بسیار گسترده و بزرگ است و وقتی تمرکزشان روی آنان می‌رود، کار ما راحت‌تر می‌شود. به قول رفیقی اینان مترسکانی بیش نیستند که بیشتر نقشه ضربه‌گیر را دارند.

بهر روز فراوانی سرده‌ی محفل انحلال‌طلب، کسی که ادعا می‌کرد دیگران دیکتاتوراند، چون ادمین اصلی کانال تلگرام هستند، خود الان هم ادمین اصلی کانال و هم ادمین سایت است و هیچ انتخاباتی برای ادمین شدن این فرد برگزار نشده است. حالا ثابت شد که مشکل این انحلال‌طلبان با نفس "دیکتاتوری" نیست، بلکه مشکل‌شان این است که خودشان دیکتاتور نیستند.

حسن معارفی‌پور

گفت‌گوی کلاب‌هاوسی بین رفقای کمیته‌ی هماهنگی و هسته‌ی مرکزی بلوک متحد سوسیالیستی بعد از انحلال این گروه و انشعاب

جلسه را رفیق محمدرضا کریمی با سرودی انقلابی شروع کرد.

ابتدا با صحبت های رفیق محمد در مورد بحث مورد نظر و توضیح اینکه جلسه ضبط خواهد و برای افرادی که در بحث شرکت می‌کنند فرستاده خواهد شد و اینکه این جلسه ای است جهت تلاشی است جهت توضیح و باز کردن روایت های دیگر از مشکلات درون بلوک متحد سوسیالیستی، که به انشعاب منجر شد و پرسش‌هایی که پیرامون این مشکلات شکل گرفت. هدف این است که روایت های دیگر نقل شود و همچنین پرسش ها و دز واقع چالش های بنیادینی که حول آن محور شکل گرفت. و آنچه که حقیقتا رخ داده است بیان شود. قبل از هر چیز آنانی که در دخمه های خود نشسته اند و انگشت استهزا و اینکه من گفته بودم و از این قبیل باید بدانند که فرومایه تر از آن هستند که بتوانند که امکانات و ضرورت های تاریخی را ببینند. در واقع این جلسه علیه کسانی که بدون اینکه بدانند پیشا پیش قضاوت می‌کردند، هست. در حقیقت این راه سوءاستفاده ی کسانی که علیه بلوک ایستادند را هم می‌بندد. بهر روی این جلسه باید انجام میشد و نظر طرفین شنیده شود. مقررات گفته شده و مغایراتی با اساس نظرات مارکسیستی ندارد ولی فحاشی و اینکه مسائل شخصی و گذشته افراد مطرح شود قابل قبول نمی‌باشد و ممنوع است. بر اساس یک سری روابط دوستانه باعث برخی دلخوری‌ها بشود ولی بهر روی به پیش خواهیم رفت که با یک وضعیت مشخص روبرو شویم. این جلسه جای عقده‌گشایی و یا بحث‌های بی‌مورد نخواهد بود.

رفیق رضا: باسلام به همگی. همانطور ه از تیتراژ اتاق پیداست این جلسه جهت بررسی رویداد های بلوک [متحد] سوسیالیستی اختصاص داده شده است. حتما در جریان هستید که حدود دو سال تا دو سال و نیم پیش جهت متحد و متشکل کردن رفقای سوسیالیست منفرد تشکیل شد. این بلوک و یا اگر تاریخچه اش را در نظر بگیریم در واقع برمی گردد به آن دیدگاهی که حالا بخشی از آن مربوط به دیدگاه گرامشی است. که مطرح می کرد از آن بنام بلوک طبقاتی و فرا گیر. اسم خودش را گرفته بود و در واقع فقط نامی بود که از آن شرایط خاص تاریخی به اصطلاح استفاده کردند. تشکیل این بلوک در واقع از نظر ما می توانست یک تحولی در جنبش چپ باشد. این پتانسیل را داشت که رفقای که به اصطلاح منفرد هستند، در عین حال اعتقاد به کار متشکل دارند و گرایش سوسیالیستی دارند و معتقدند که تنها با سوز هگی طبقه کارگر با عاملیت طبقه کارگر است که تحول اجتماعی در جهت بدست آوردن حقوق با قدرت تمام طبقه کارگر تحقق خواهد یافت. از طریق تشکل های خاص خود کارگران و شکلی از دولت بهر حال جمهوری شورایی خواهد بود و بنوعی معتقد به خود گردانی و خود مختاری انسان کارکن بود. بر اساس این یک بحث هایی ابتدا صورت گرفت و در کنار آن پلاتفرمی شکل گرفت. در ادامه ی خودش و نظم و نسق دادن بکار خودش یک اساسنامه ای داخلی و اساسنامه و آیین نامه ای را تنظیم کرد. در همین راستا تلاش کرد با جریانات و در درجه اول با تشکل های دمکراتیک موجود در خارج از کشور و در کنار آن ارتباطاتی با رفقای داخل برقرار کند. از همان ابتدا در این بلوک دو دیدگاه خودش را نشان می داد و هر لحظه و هر زمان در مورد مسائل مختلف این دو دیدگاه بروز می کرد، و باعث عدم پیشرفت و کند شدن مسئله می شد. این دو دیدگاه، یکی دیدگاهی بود که معتقد بود که ما صرفا تشکلی هستیم که بر مبنای اتحاد پایدار میان فعالین کمونیست شکل می گیریم و بنابراین حتی زمانی که بارها اعلام شد که باید تبدیل به یک تشکل منسجم بشویم ابتدا اعلام موجود. از همان ابتدا بعد از تنظیم پلاتفرمی که خیلی کلی نوشته شده بود و دیدگاه های مختلفی را در درون خودش داشت و برداشت های مختلفی راجع به بند های مختلف "پلاتفرم نه ماده ای" داشتند. بعد از تنظیم آیین نامه و اساسنامه اصرار بر این میشد که احتیاجی نیست و ما هنوز نباید اعلام موجودیت کنیم. ما همچنان بلوک در حال تشکیل هستیم. موقعی که تاکید می شد که تا چه زمانی و بر اساس چه کیفیتی بقول معروف این کمیت به کیفیت تبدیل خواهد شد و شما اعلام موجودیت را قبول می کنید هر لحظه این اعلام موجودیت را به عقب می رانند. در ابتدا این برخورد زیاد جدی گرفته نمی شد. و تلاش میشد که یک همگرایی بوجود بیاید. ولی در ادامه ی راه قدم هایی که در هر مسئله ای پیش می آمد از جمله اینکه بهر حال ما باید تشکیلات منسجمی باشیم. ما باید اساسنامه ی منسجمی داشته باشیم. با جریانات سیاسی تماس بگیریم. و بتوانیم در میان آنها مسائل و دیدگاه های خودمان را مطرح کنیم. در مقابل اینها ایستادگی می شد. و صرفا این بیان میشد که خب حالا با تشکل ها مانند خودمان مثل کنشگران یا آن آلترناتیو کارگری و غیره تماس هایی گرفته شود و جلسات و یا کارهای مشترک انجام

بدھیم. ولی پس از مدتی به بی سرانجامی این نوع حرکات پی می‌بردند و ما که از اول تاکید کرده بودیم که اگر ما استراتژی معینی نداشته باشیم هدف مشخصی نداشته باشیم در رابطه با این روابط به هیچ جا نخواهیم رسید و این بحث استراتژی در واقع همیشه نادیده گرفته می‌شد. بهر حال این بلوک از ابتدای تشکیلش با این تناقض روبرو بود. و این تناقض در یک جاشکسته شد، و باعث زمینگیر شدن، و مانند شتر مرغی که نه می‌توانست ببرد و نه می‌توانست بار ببرد مانع حرکت ما میشد. و مسائلی که بعداً مطرح می‌کنم در واقع در دور بعدی، در واقع مسئله آن نحوه ی حل مشکلاتی که پیش آمد و باعث شد که تقریباً بلوک از هم بپاشد و در کنار آن تعدادی از رفقا جمع شدند و اسم دیگری انتخاب کردند و ... بعداً می‌پردازم.

رفیق حسن: من در ادامه ی صحبت هایی که رفیقمون رضا مطرح کرد، باید اشاره کنم که این بلوک در واقع در ابتدا با یک تناقض لاینحلی روبرو بود و آن این بود که یک خطی در درون این بلوک بود که من بهش می‌کم خط اتونومیستی، خطی که در واقع به مبارزات خود بخودی و خود جوش پایبند بود و تشکیلات‌ستیز بود و با کار تشکیلاتی مشکل داشت. این خط برای کار و پیشبرد ما مدام مزاحمت ایجاد می‌کرد. تصویری که وجود داشت ابتدا این بود که ما بشکل هیئتی دیگه هر کسی که هست را وارد کنیم و میتوانیم از این طریق یک کار سیاسی جدی را به پیش ببریم. تصویری که من بهش می‌گفتم تصور اسم بزرگ و شهر ویران. یعنی طرف فکر می‌کرد که ما باید به آن نقطه ای برسیم که اعلام موجودیت کنیم. و آن زمانی که توانسته باشیم تمام منفردین چپ که بالای چند هزار نفر هستند را در چهارچوب یک بلوک متحد سوسیالیستی جمع کنیم و موقعی که تصویر خودش را از بلوک ارائه بدهد یک تصویر پراکنده و تصویر نامشخصی بود که هیچ ربطی به آن ایده اولیه که ما داشتیم، که یعنی شکل دادن به یک بلوک متحد تاریخی که طبقه کارگر، سوسیالیست‌ها و جامعه مدنی در مقابل فاشیسم سازمان پیدا کنند، نداشت. یعنی تصویر ناروشن و غیردقیق که آن جناح مقابل که امروز ادعای بلوک بودن می‌کند و که بخاطر همین شگرد سیاسی با شکست روبرو شده است این بود که یک تصویر عجیب و غریبی از یک ارگانیزاسیونی داشت که نه ارگانیزاسیون بود، نه دست داشت و نه پا داشت و نه سر داشت و هیچ چیزش مشخص نبود. طرف اتونومیست در عین حال این را می‌خواست بعنوان ارگانیزاسیون بما بفروشد. طرف مقابل ما بعد از حدود یک سال کار و فعالیت و جلساتی، که بعضی از مواقع 6 ساعت هم به درازا می کشید، جلساتی که هیچ خط و خطوط مشخصی را دنبال نمی‌کرد باها تاکید کردیم که باید در اولین فرصت یک اساسنامه، برنامه و آیین‌نامه بنویسیم، ولی همین گرایش اتونومیستی بشدت در مقابل اینکار و پیشنهاد مقاومت می‌کرد که گویا نوشتن اساسنامه، برنامه و آیین نامه باعث متلاشی شدن ما می‌شود و ما نیازی به چنین کاری نداریم، و فعلاً به همین شکل هیئتی کارمان رو از پیش ببریم. این یک حظی

است که در جنبش سوسیالیستی وجود دارد. خیلی از این جریان‌ها سندیکالیستی در اروپا و جریان‌ها کارگری که ادعای خودجوش بودن می‌کنند این خط را سال‌هاست به پیش می‌برند. این‌ها بشدت با خط مشی کمونیستی و ساختار سیاسی کمونیستی دشمنی دارند و بشدت آنارشیک‌نویسند ولی وقتی می‌خواهند اعلام کنند که آنارشیک‌نویسند نیستند، چند تا برنامه می‌گذارند که آنارشیک‌نویسند را نقد کنند. و اینکه خودزنی کرده باشند مثل این مسلمان‌هایی که در واقع تزکیه نفس می‌کنند که به مردم اعلام کنند آنها آدمای پاکی هستند. بنابراین ما با یک وضعیت متناقضی روبرو بودیم، این وضعیت ناشی از یک سرگردانی سیاسی، نبود دانش تئوریک، و سیاسی و سازمانی بود و ناشی از یک سرگردانی که در کل جنبش سوسیالیستی ایران وجود دارند و بسیاری از این افرادی که در سازمان‌های سیاسی گذشته فعال بودند و سال‌ها فعالیت کرده بودند، بشکل از اشکال آن سازمان‌ها و نیروهای سیاسی مایوس بودند از یک طرف، و از طرف دیگر هم بدنبال این بودن که یک سازمان جادویی درست کنند که بتواند همه‌ی افراد منفرد جامعه را در فاصله‌ی کوتاهی حول یک "پلاتفرم نه ماده‌ای" سازماندهی کند. یعنی انگار ما توی یک جهان مادی زندگی می‌کردیم در صورتی که ما میدانیم سازماندهی دو سه نفر توی اروپا تا چه اندازه‌ی کار مشکل و سختی است و متقاعد کردن انسان‌ها برای کار سیاسی مشترک نیازمند دیسیپلین، نظم، پایبندی به یک سری اصول و برنامه و غیره است. بهر حال ما با تمام این مشکلات تصمیم گرفتیم که یا اینکه می‌رویم بطرف تبدیل شدن به یک سازمان منسجم که چون بعد از شکست قیام ژینا و بعد از عقب نشینی مردم از خیابان‌ها به خانه‌ها، کسانی که از با این قیام و خیزش‌های اجتماعی از آن خواب خرگوشی زمستانی بیدار می‌شدند دنبال یک بهانه‌ای می‌گشتند برای اینکه بتوانند پاسیفیسم و عمل‌بی‌عملی خودشان را که سال‌های سال فعال نبودند و ادای دینی به جنبش در حد میز کتابی خیابانی سالی یک بار می‌گذاشتند... این افراد دنبال بهانه‌ای می‌گشتند که بتوانند پاسیفیسم خودشان را توجیه کنند. ولی قاعدتا با این وضعیت جهان که غزه داشت بمباران میشد و جناح‌های راست افراطی اروپا داشتند بل توافق داشتند بطرف جو بسیار وسیعی در جهان وجود دارد که از دوران پسا کرنا وضعیت چنان فاجعه آمیزی است که هزینه زندگی تقریباً دو سه برابر شده است. در این شرایط هیچ چیزی، هیچ مسئله‌ای بزرگتر برای این آدم‌ها از وجود نداشت.

من برای اولین بار در زندگی برای مدت طولانی با اینها سازش کردم. من آدم اهل سازش نیستم، ولی سعی کردم که این گروه به سمت انحلال نرود تا حدود زیادی چیزهایی که می‌گفتند را با احترام با اینها رفتار می‌کردم تا اینکه یار کشی و لودگی و زیر پای دیگران را خالی کردن و درست کردن گروه پشت سر دیگران و رو کردن و شکل دادن به محافل و یار کشی از بیرون شروع شد. فعالیت و کارهایی که در تقابل با تمام چیزهایی بود، که قبلاً به صورت شفاهی و کتبی بر سر آن به توافق رسیده بودیم. یکی از چیزهایی که به توافق رسیده بودیم این بود که ما

کسی را الکی و بدون هماهنگی قبلی وارد گروه نمی‌کنیم و یک هیئتی داریم که این هیئت بررسی می‌کند، یک دوره پذیرش خواهیم گذاشت و در دوره ی پذیرش این افراد از لحاظ عقیدتی و ایدئولوژی تست و از لحاظ امنیتی چک می‌شوند و بعد از آن می‌توانند وارد بلوک شوند. ولی ظاهراً یکی از این دوستانی که در دنیای مجازی در تلویزیونی مجازی که دو یا سه نفر بیننده دارد، ساعت ها صحبت‌های تکراری و بی‌ارزش می‌کند، اما این فرد کوچکترین مسائل تشکیلاتی و سازمانی را بلد نیست و رعایت نمی‌کند. این فرد فکر کرده بود که خودش را بالا ببرد و از این طریق می‌تواند و اتوریته ی سنتی و اقتدار ریش‌سفیدسالارانه اش را به ما تحمیل کند. ما هم چندین بار رفیقانه و دوستانه هشدار دادیم که اینجا جای پار کشی و پیشبرد اقتدار سنتی و کارائیزماتیک دوغین و این جور مسائل نیست. اینجا افراد بر اساس چیزهایی که می‌گویند و انجام می‌دهند در این تشکیلات نقش دارند. هر کسی که کار بیشتری انجام دهد قاعدتاً در این پروسه هم تأثیر بیشتری خواهد داشت و عاملیت بیشتری خواهد داشت. شما اگر بخواهی عاملیت بیشتری داشته باشی بجای دور زدن و لودگی و پشت سر دیگران داستان درست کردن و حمله ی شخصی و ریا کاری می‌توانید حرف خودتان را بصورت خیلی روشن و رادیکال بزنید و بگویید که می‌خواهی جدا شوی و یا من می‌خواهم این کار را انجام دهم.

بعد از ای مسئله همین دوست ما را تهدید کرد که گویا اسناد و اطلاعات داخلی ما بگوش خیلی ها رسیده و ما موقعی که سوال کردیم که کار چه کسی بوده که اسناد و پروتکل های داخلی ما را به افرادی غیر از این گروه می‌دهد، در صورتیکه که از روز اول بارها اعلام کرده بودیم که، هیچ کس حتی همسران شما حق ندارند به پروتکل های داخلی بلوک متحد سوسیالیستی دسترسی داشته باشند، در صورتی که عضو این بلوک نباشند. مسائل سیاسی بیرونی ما چیز دیگری است. و رو به جامعه است ولی پروتکل های داخلی که افراد داخل گروه چه می‌گویند و چکار می‌کنند به هیچ احدی بجز اعضا این بلوک مربوط نیست. ولی ظاهراً همان فردی که خود را پدر خوانده ی بلوک برسمیت می‌شناخت تمام جزئیات گفتگو ها ما را به این جریانات دیگر داده بود و همه ی پرنسپ‌هایی که ما بر سر آنها توافق کرده بودیم را زیر سوال برده بود. از لحاظ امنیتی اینکار واقعاً کار ناشایست و کار بشدت وقیحی است. بعد از آن تصمیم گرفتیم به روش دیگری با اینها برخورد کنیم. و وقتی که اینان تلاش کردند که از طریق درست کردن فضای متشنج و بدنبال انتشار بیانیه اول ماه مه شکل گرفت. مباحث مبتذل و بی‌ربطی همچون اینکه ویرژنامه اول ماه مه توسط دو نفر نوشته شد، مبنایی برای حمله به رفقای پرکار قرار داده شد. ما هم اعلام کردیم که اگر اینکار از شما بر نمی‌آید خب دیگر فعالیت سیاسی نکن. اگر توانایی سازماندهی ندارید نباید لقمه ی بزرگتر از دهان خودت برداری. چگونه ادعا میکنی بلوک هستی در حالیکه یک محفل نیستید. چگونه ادعا که یک سازمان اطلاعات اداره کنی در صورتی که هیچی نیستی. اگر نمی‌توانی بشین سر جات و بگو که اول یک محفل

مطالعاتی چند نفره هستم و اگر این شکل گرفت میرم جلوتر و بزرگتر میشوم و غیره. ولی تو از روز اول با این انگیزه‌های محفلیستی به دنبال درست کردن محفل بودی و اتفاقاً از بزرگ شدن و کار جدی ترس داشتی. بلوک متحد سوسیالیستی حتی نتوانست به یک محفل مطالعاتی تبدیل شود. یعنی گروه‌های سیاسی دیگه ای که میبینیم احزاب و نیروهای سیاسی که بالاخره چند ده عضو دارند و پلنوم و کنگره‌های سیاسی خودشان را بصورت حضوری برگزار می کنند و با بلوک متحد سوسیالیستی مقایسه می کنیم متوجه خواهیم شد که این بلوک حتی محفل هم نیست.

رفیق فرخنده: من نیز با نظرات دوستانی که صحبت کردند تا ی جاهایی موافقم و انها را تکرار نمی کنم. فقط می خواهم بگم که ما به این مسئله به عنوان یک تجربه نگاه می کنیم. و قصد کوبیدن و مقصر جلوه دادن کسی را نداریم. من بعد ها توانستم آن جلسه را گوش کنم. و غمگین شدم چرا ه همان چیزهایی که در بلوک پیش میرفت آوردند و عمومی ش کردند. یکی را مقصر و شیطاناش کردند و اصلا نقش دیگران در این مسئله را توضیح ندادند حتی نقش اینا در شیطان سازی چه بوده است. واقعا خیلی تاسف آور بود. ولی واقعیت همین است ما رفتیم روی کار جدید بود و تجربه ش را نداشتیم مثلا خود من اصلا کار تشکیلاتی خارج از کشور با هیچ جریانی نکرده بودم و آن ضرورتی را که در آن خیزش که ما احتیاج به این داریم که نیروهای که با این تشکیلات ها نیستند یا هستند بهر حال یک جریان قوی تری را درست بکنیم که بتوانیم رساتر صدای سوسیالیسم در آن شرایط بلند کنیم. که در واقع شرایط خیلی خاصی بود. ما که چپ بودیم و برای این سالها مبارزه کرده بودیم آنجا صدای بلندی را نمی شنیدیم، بهمین دلیل این ضرورت بود که ما برای این مسئله تلاش بکنیم. مسئله ی ضرورت مبارزه بود و من به آن اعتقاد دارم. منتها وقتی پای کار رفتیم متاسفانه متوجه این شدیم که آنچنان حزب است که همه مثل هم فکر بکنند ، ما که آن حزب را قبول نداریم که ولی آن حزب آن تجربه قدیمی نبود و تجربه ی جدید هم نیاز موده بود. ما نه آن سفت و سختی آنجا و نه ولنگاری اینجا داشتیم یعنی در واقع از اینور باغ افتادیم. اینطوری شد که نه ماده گذاشتیم و این نه ماده بعد رفقای دیگه آمدند گفتند که بیشتر درو باز کنید. در این نه ماده حتی اگر کسی یک ماده را قبول داشته قبول داشته باشه می تواند داخل گروه شود. و اضافه بر آن شاکی هم بشود یا گله گی هم بکند. آمد و کار شروع شد پس حالا به توافق برسیم. نه ایدئولوژیک ولی بهر حال توی موضوعی اجتماعی، اقتصادی جامعه و روی این مسائل ما باید بتوانیم به توافق برسیم و مسائل حقوقی بتوانیم کار کنیم. به این شکل تا وقتی که بحث می کردیم و حرف میزدیم هیچ مشکلی نبود. و صحبت یکی از رفقا بیشتر رو به بیرون بدون تلاش برای استحکام درون و برای نزدیکی های بیشتر بدورن ، بیشتر رو به بیرون صحبت میکرد بطوریکه انگار همه چیز گل و بلبل است. و فقط این خانه

حاضر است و شما بفرمایید داخل و قدم رنجه بفرمایید. ولی این طوری نبود من توی دومین و سومین جلسه متوجه این شدم که اصلا آدم‌ها فاصله‌های خیلی زیادی با هم داریم یک سری را شور حسینی گرفته که آن شرایط اجتماعی که پیش آمده و یک‌باره می‌گه که زود باشیم و ی کاری بکنیم درسته ما باید به این حس انسانی احترام بگذاریم. ولی تعدادی هم بودند که اصلا مسئله‌شون این نبود و شور حسینی هم نبود. به هر روی با یک ملغمه‌ای آنجا روبرو شدیم، یک آشی شله قلمکاری که هر چیزی درونش بالاخره ریخته میشد که پخته شود من آنجا (من اگر کلمه ی من را بکار میبرم نه اینکه بخوام بگم که متفاوت بودم. بخشی از تجارب گاهی به آدم کمک میکند که چیزیایی را زودتر ببیند.) می دیدم که و این ضعف را داشتم که قاطعانه نمی‌توانستم برخورد کنم. و همش فکر میکردم که شاید درست بشود و شاید این کمک بکند و شاید جور دیگری بشود. آنجا حرف من این بود که رفقا حالا دیگر بیرون بس است، بیایید داخل و درون را سازماندهی کنیم. اون از بیرون فکر می کنند یک چیز سازمان یافته خوبی تشکیل شده و آقای فلانی هم دارد خط و مشی را برای بیرون تعریف میکند. در حالیکه در درون اصلا بدین صورت نبود. وقتی جلوتر رفتیم و شروع کردیم برای مسائل از قبیل اساسنامه و ... بعضی بچه هایی که واقعا میتوانند کمک کنند و گرفتاری هایی و فعالیت هایی داشتند فکر کردند شاید اینا حالا زیاد مهم نبود، من نمی‌دانم واقعا به چه شکل بود ولی بهر حال در کار و عمل وقتی که رسیدیم بجایی که این بحث ها و ضرورت ها هست ، بریم پراکتیک و کار کنیم. در آنجا دقیقا این دو تا نظر که میخواهد حرف بزند و نمی‌خواهد کار کند و جلسه بگذارد. و آنجایی که می گفت نه دیگه ما باید بالاخره پراکتیک هم داشته باشیم و تا کی می خواهیم حرف بزنیم. چون بعدها به نشریه در آوردن و شروع کردن به مقاله نوشتن و امثالهم، اختلافات بالا گرفت. و بعد من فهمیدم که هر کس از ذهن خود شد یار من. و حالا هر کس میخواهد کار خودش را و آنچه که در ذهن خودش هست را به پیش ببرد. یکی مقاله ای را می گذاشت که مسئله محور مقاومت و وقتی نقد می‌کردی فحاشی می‌شد. می گفتیم بابا اشکالی ندارد، آن مقاله را بیاورید و کسی که ازش دفاع می‌کند بحث کند و کسی که رد میکند هم بحث کند. می توانستیم بحث داخلی بگذاریم . فضا بقدری متشنج میشد که واقعا نمیشد کاری کرد. من فکر میکنم ما قبل از اینکه این رو قبل از اینکه سر و صدای بیرونی برآش راه بیندازیم باید می‌توانستیم خودمان را منسجم کنیم. دقیقا بفهمیم با چه کسانی داریم کار می‌کنیم، همدیگر را بشناسیم و فرصت این چیزها داده نشد اصلا فرصت این چیزها داده نشد. و این فرصت داده نشد که این دو تفکر در روند خودش پخته شود و جایگاه ها مشخص بشود . حتی وقتی خیلی ایراد گرفته میشد و سر و صدا میشد، من پیشنهادم این بود خب آن رفقا فرآکسیون درست کنند، ما برسمیت می‌شناسیم. به این هم تن نمی‌دادند، و این طرف هم اصلا مسالیمی نداشت. یعنی ناراحت می‌شد و انگار این انتظار را نداشت که وقتی اینجوری دوبار میشه و میان داخل، یه همچی کارهایی را هم بکنند.

خب من این تجربه رو دارم که و می‌دانستم در آن شرایطی که جنبشی تا حدی بالا آمده و یک شرایطی است که بهر حال خیلی ها و به مبارزه می‌آوردند ولی با درک خودشان. باید بپذیرند که از تجارب استفاده کنند. بپذیرند که کمی تعمق بیشتری از خود نشان دهند.

ولی وقتی آن جریان فروکش میکند آنوقت دیگر شرایط عوض میشود. من در زندان در ایام شکست وقتی که بدترین سرکوب ها میشد ، وقتی از اعدام ها 100 تا 200 نفره هر شب اسم می‌بردند. وقتی اینها را در روزنامه ها مینوشتند که جامعه را مرعوب کنند و کسانی که مثل یک موج 57 آمده بود و یک رودخانه ای آمده بود که خیلی ها را با خودش آورده بود حتی تا زندان. بعد از شکست تا مدتی بچه ها در زندان، بخصوص بچه های مجاهد با کفش می‌خوابیدند فکر میکردند که حالا مردم میریزند و در زندان را باز می‌کنند ولی وقتی حکم های بیست ساله و زندان های طولانی را دیدند بنظر من این را دیدم که انسان های واقعی سیاسی جز مثنی زباله که باید پشت در بند گذاشت چیز بیشتری ازشون نمانده بود. همه نمیتوانند شکست را بپذیرند. منتها آدم ها یک برخوردهایی کردند که غیر قابل تصور بود. این برخوردها برای همه ی ما واقعا آزاردهنده و بسیار اذیت کننده بود. بنابراین ما یک تجربه ی بزرگی را بدست آوردیم. تجربه ای که ما ی کاری می‌کردیم که برایمان جدید بود و خوب همه ی جوانیش را بهش فکر نکرده بودیم. و براش برنامه و طرح جامع ای نداشتیم. به همین دلیل گرفتار یک مسائلی شدیم که اجازه نداد، اصل قضیه پیش برود و دائم یقه ی ما را گرفتند که پای ما را بستند که ما توی حاشیه ها بمانیم.

رفیق رضا: این رفقا در واقع توضیح دادند و در ادامه ی همان صحبت های رفقا حسن و فرخنده علل این اتفاقی که افتاد مسئله نه بر سر رفتار فردی یک نفر یا اینکه بحث های دیگر ، بلکه به خاطر دو دیدگاه بود که در مقابل هم عمل می‌کردند یا حتی مثلا جایی که گفته می‌شد که مثلا ما باید ی تشکیلات منسجم تر باشیم فلان باشیم بلافاصله این تهمت زده می‌شد که شما میخواهید حزب بسازید ، ما حزب نیستیم و ما بلوک هستیم. و مرتباً این نکته را تکرار می‌کردند. در اینجا مسئله این بود که علیرغم حسن نیت ما، علیرغم اینکه توی کمیته هماهنگی تلاش کردیم که مسئله را به شکلی حل کنیم، یعنی مسئله اینکه این اختلافات را بگذاریم طی یک پروسه خودش حل بشوند و باصطلاح تمام آن رفقای که درخواست کرده بودند که طبق اساسنامه برای حل مسائل با یک سوم اعضا یک فراخوان داده شود ما تلاش کردیم که این مساله را با یک حالت اینکه تمام افرادی که به هر حال از ابتدا خود را جزئی این بلوک می‌دانستند و یا می‌خواهند

عضو شوند در سرنوشت این بلوک سهیم شوند و در واقع از طریق کنترل درست این مسائل را حل کنیم و اینجا بود که دیگه به هر حال این رفقا تصمیم خود را گرفتند و عملاً با شکل دادن به یک جمعی که تعدادی از افرادی که جمع شدن بیرون از بلوک و بیرون چهارچوب این بلوک و بدون اطلاع قبلی با هیئت هماهنگی و دیگران، عملاً کل اساسنامه، پرنسیپ‌های هیئت هماهنگی و کل تشکیلات بلوک را زیر پا گذاشتند و نادیده گرفتند و مسائلی را دامن زدند که در هیچ جای این اساسنامه نبود. که بطور مثال شما بیاورید تعدادی خارج از کل بلوک جمع بشوند و بعد تصمیم بگیرید و سیاست پیش ببرید و اسم خورتان را بلوک بگذارید. همانطور که فرخنده گفت یعنی ما حتی حاضر بودیم بیان و در همین چهار چوب فراکسیون تشکیل بدهند. ولی در واقع آخرین میخ به تابوت بلوک همان جایی بود که این رفقا تصمیم گرفتند که جمع شوند و با هم بگویند که ما ادامه دهنده‌ی راه بلوک هستیم نام و اساسنامه و باصطلاح آن پلاتفرمش بلوک را تصاحب کنند. بعد بیانیه‌ای بدهند و جلسه‌ی آنچنانی بگذارند و با تحریف تمام مسائل (من در آن جلسه رسماً شرکت نداشتم ولی شنیدم که چقدر تحریفات شد) خود را در جایگاه راوی درست جا بزنند و این رفقای که مدتها با هم و در کنار هم کار می‌کردند با تحریف واقعیات در مقابل جمع و در مقابل بیرون از ما، تلاش کردند تمام مسائل و مشکلات این بلوک را با شیطان سازی از یک نفر که حالا اسم نمی‌برند ولی مشخص بود که آن یک نفر کی هست و در عین عملاً و علناً آنهم گفته شد، برای خود حل کنند. و این حتی باعث شد که خود این رفقا، یا تعدادی از این رفقا به این مسئله اعتراض کردند. مثلاً آن رفیقمون داریوش به این مسئله اعتراض کرده بود که شما تمام مسائل را و مشکلات این بلوک را در برخورد یک فرد خلاصه کردید و آیا شما خودتان یعنی بر اساس ضدیت با آن فرد یا مثلاً مسائلی که با آن فرد داشتید جمع شدید و یعنی اینجا است که ما می‌گیم این رفقا در واقع اساس جمع شدنشان همان دیدگاهی است که یک جمع یا تشکیلات ژلاتینی تشکیل بدهند که این تشکیلات بهمین صورت ادامه داشته باشد و بااصطلاح مانند سایر تشکیلات ها ژلاتینی، امثال تلاشگران و دیگران و اینا و ادامه‌ی حیاتشان اینه که تعدادی اطلاعیه بدهند و جلساتی بگذارند. در حالیکه ما می‌گفتیم این بلوک باید بعنوان یک تشکیلات منسجم فعالیت مشخصی داشته باشد، ارتباطاتش را با داخل منسجم بکند. افرادی را جذب خودش بکند که از یک توانایی‌هایی برخوردار باشند و در واقع شبکه‌ی ارتباطاتش را گسترش بدهد، با جریانات سیاسی ارتباط برقرار کند و در جنبش تاثیر بگذارد. هر زمانی که صحبت از این میشد که ما باید با دیگران تماس بگیریم بلافاصله می‌گفتند ما بلوک در حال تشکیل هستیم. یعنی چی؟ یعنی اصلاً هیچی نیستیم و ما هنوز تشکیل نشده‌ایم، که خیلی از این دوستان و رفقا می‌گفتند شما اطلاعیه، بیانیه دادید. به عنوان بلوک سوسیالیستی وقتی از تون می‌پرسند می‌گویید که هنوز در حال تشکیل هستید. این در واقع به معنی مسخره‌ترین شکلی حتی برای خود ماها که سال‌ها سابقه‌ی کار سیاسی داریم، در برخورد به دیگران یک حالت خیلی مسخره است. حتی خیلی‌ها از من سوال کرده بودند که

بلوک در حال تشکیل یعنی چه؟ بالاخره ما بلوک هستیم یا نیستیم، شما هم‌همش دارید می‌نویسید ما بلوک در حال تشکیل هستیم. حتی جرات اینکه اعلام کنید، ما این بلوک را تشکیل دادیم را ندارید.

من نظرم این بود که من و دو سه تا از رفقا در اول ماه مه 1403 همزمان بیانیه ای بدهیم و اعلام موجودیت بلوک سوسیالیستی و تشکیلش را برای جنبش مشخص کنیم و بعد این را در سطح داخل و خارج از کشور انتشار بدهیم و اهداف کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت را در مقابل خودمان بگذاریم. یک استراتژی کوتاه مدت، میان مدت. دراز مدت داشته باشیم و بگیم از این نقطه ی زمان بعد از این می‌خواهیم به نقطه یک برسیم. و اگر بعد از این مدت به این اهداف دست پیدا نکردیم می‌شینیم دلایلش را پیدا می‌کنیم. مانند یک تشکل، یک جمع و نه اینکه همچنان ادامه بدهیم و چنان این مسئله را عنوان کنیم که ما بدنبال اتحاد پایدار نیروهای منفرد هستیم. و هر کسی که بما نزدیک می‌شد این دیگه مهم نبود که این پلاتفرم را قبول دارد یا ندارد. چطور که یک بند اول را قبول داشته باشد و بقیه بندها را نداشته باشد. جمع بندی من این است که این تجربه به‌ما نشان داد که در واقع اگر ما بخواهیم یک کار مشترکی بکنیم در یک بلوک یا سازمان سیاسی باید مشخصا با یک انسجام تشکیلاتی و یک پلاتفرم مشخص و یک برنامه ریزی دقیق باشد و تمام کسانی که مانع این مسئله هستند در واقع اینها نه تنها به اهداف این و موجودیت این بلوک ضربه زدند بلکه بنظر من به بخش هایی از جنبش کارگری از رفقای کارگر چه در درون من خبر دارم یک تعداد از رفقای کارگرم‌ان در داخل امیدهایی برای این بسته بودند که به آنها هم ضربه زدند. فقط خواستم بگم که این ضربه صرفا به انسجام تشکیلات سوسیالیست ها در خارج از کشور نبود بلکه به رفقایمان در داخل هم ضربه زدند.

رفیق حسن: من در واقع دوستان انشعابی که تحت هیچ شرایطی حاضر نبودند با هیچکدام از پیشنهادات کمیته هماهنگی، ما چون در یک مرحله‌ای به این نتیجه رسیدم که باید یک کمیته‌ی رهبری و کمیته هماهنگی و مرکزیت داشته باشیم که بتواند این جریان را از لحاظ سیاسی رهبری کند. که مهترین مسئله در کار تشکیلاتی رهبری است اگر یک ارتش چین را داشته باشیم و نتوانیم رهبری و سازماندهی کنیم بدرد هیچ کاری نمی‌خورد. همین خاطر لازمه و تاکید کردیم که باید یک انتخاباتی برگزار کنیم کمیته های مختلفی را انتخاب کنیم یکی کمیته ی رهبری و دیگری کمیته‌ی هیئت تحریریه و کمیته‌های دیگر. منتها بمحض اینکه این کمیته ها انتخاب شدند پروژه‌ی پارکشی بعنوان یک یعنی موقعی که یکسری افراد کار سیاسی نمی‌توانند از روش های معمول و روش های قانونی و مشروع برای پیشبرد نظرات خودشان استفاده کنند قاعداً به روش های غیرقانونی، غیرمعمول، غیرمعقول و غیراخلاقی روی می‌آوردند و از

حمله یارکشی می‌کنند. در این دوره بود که افرادی وارد این بلوک شدند که از صبح تا شب روی اعصاب رفقا راه می‌رفتند. این افراد اپورتونیست و فرصت‌طلب‌هایی بودند که از اول خودشان را به ظاهر انسان‌های اهل همبستگی نشان می‌دادند، این در حالی بود که کاملاً هدفمند از طرف افرادی وارد این بلوک شده بودند تا بلوک را به سمت دیگری ببرند و در حقیقت با انگیزه‌های ضد همبستگی انحلال‌طلبانه وارد بلوک شده بودند. این افراد در مسائل تئوریک کوچکترین دخالتی نمی‌کردند، چون توانایی بحث تئوریک نداشتند، اما هر وقت مسائل شخصی، هپروتی و حاشیه‌یی پیش می‌آمد، فوراً به صورت سیستماتیک و گروهی به رفقای دیگر هجوم می‌آوردند و روده‌درازی می‌کردند. بحث‌های مزخرفی همچون این‌که فلانی چی گفت و چی نوشت و روده‌درازی‌های بی‌پایان از این دست. دقیقاً در چنین وضعیتی بود که حاشیه به محتوا تبدیل شده بود و محتوا حاشیه‌یی شده بود، که این طیف انحلال‌طلب انشعابی، کودتاچی از بلوک بیرون رفتند و مخفیانه یک تشکیلات موازی تشکیل دادند. این تشکیلات موازی که بدون رعایت موازین قانونی و درون‌گروهی و با دور زدن کمیته‌ی هماهنگی و مرکزی شکل گرفته بود، الان خودشون را بلوک معرفی می‌کند و این طیف با همدیگر بشکل و بدور از هر گونه پرنسیپ مورد حملات سخیف شخصی قرار داده و رسماً لودگی می‌کنند. این افراد بی‌پرنسیپ کودتاچی بقول یکی از رفقا بر علیه رهبری و کمیته‌ی هماهنگی شورش نهیلیستی کردند و باید پاسخ آن را هم می‌گرفتند.

ما در مقابل این شورش نهیلیستی انحلال‌طلبانه‌ی انحلال‌طلبان اتونومیست تشکیلات‌شکن نه تنها مقاومت کردیم، بلکه آشکاراً اعلام کردیم، که تحت هیچ شرایطی کمیته‌ی هماهنگی را منحل نمی‌کنیم ولی می‌توانیم مشروعیت کمیته‌ی هماهنگی و دیگر کمیته‌ها را به رای بگذاریم. اگر در پروسه‌ی انتخابات دموکراتیک و بر اساس رای‌گیری اعضای کمیته‌ی هماهنگی رای آورد، آن موقع زیر سوال بردن مشروعیت کمیته‌ی هماهنگی از جانب انحلال‌طلبان غیرقانونی است. انحلال‌طلبان اتونومیست از رای‌گیری هراس داشتند، چون بیشتر از دو سوم بلوک هم مشروعیت کمیته‌ها را برسمیت می‌شناخت و تحت هیچ شرایطی آن را زیر سوال نمی‌برد. بهمین دلیل جرات چنین کاری را نداشتند از راه‌های مشروع وارد مبارزه شوند. وقتی از شان درخواست کردیم که بیایند و پلاتفرم خودشان را بعنوان یک فراکسیون درون بلوک ارائه بدهند، آن را مکتوب کرده سیاه روی سفید و برای ما بفرستید و ما در کمیته مرکزی این را بررسی خواهیم کرد و بعد به شما جواب خواهیم داد، به این کار هم تن ندادند. یعنی این ابتدایی ترین کار در یک گروه سیاسی این است که شما چیزی که می‌خواهید را بنویسید. جرات و حتی توانایی نوشتن چنین چیزی را هم نداشتند. ولی سر برهم زدن نظم و تشکیلات‌ها و حمله به رفقای کمیته‌ی هماهنگی به‌شکلی به‌غایت لمپنیستی و بدور از هر گونه پرنسیپ اخلاقی مدام تلاش می‌کردند که کل بلوک را به تمسخر بگیرند و از طریق به تمسخر گرفتن رهبری و

ارسال پیام‌هایی همچون "طوفان خنده‌ها"، "بلوک را باید بهم بزنیم و از نو بسازیم" و اینچنین چرندیات. واقعا آن "پدرخوانده بلوک" مدام از این انحلاطلبان و افراد لمپن و اخلاالگری که مزاحمت ایجاد می‌کردند، دفاع می‌کرد و می‌گفت من از لحاظ خطی به اینا نزدیک‌ترم. حمایت از این رفتار بیمارگونه کار بهروز فراهانی بود که زیرسبیلی خود را "پدرخوانده"ی بلوک متحد سوسیالیستی قلمداد می‌کرد ولی بعد از همراهی با این لمپن‌های سایکوپات نه‌تنها مشروعیت خود را به کلی از دست داد، بلکه آن جایگاه کاذبی که برای خود درست کرده بود، را به کلی از دست داد. وقتی ادمین‌های اصلی بلوک خواهان جلوگیری از این رفتار سایکوپات شدند، فراهانی از آنان دوباره دفاع می‌کرد و از این طریق مشروعیت کمیته‌ی ادمین‌ها را زیر سوال می‌برد و به همین خاطر خودش هم از لیست ادمین‌ها خارج شد. خلاصه در چنین وضعیتی اینان بشکل غیر قانونی و بدور از هر گونه پرنسیپ اخلاقی، انسانی و سازمانی و تشکیلاتی یک گروهی را درست کرده بودند و بعد از اینکه دو نفر از این افراد مزاحم و که شب و روز مزاحمت ایجاد می‌کردند، توسط ادمین‌ها از بلوک اخراج شدند. همانطور که آلمانی‌ها می‌گویند انحلال‌طلبان فکر می‌کردند که از یک پشه میتونه فیل درست کند. این دو نفر به حدی مزاحمت ایجاد کردند که ناچار شدیم آنان را (من ادمین اصلی آن گروه یعنی بلوک بوم) از گروه اخراج کنیم. مساله‌ی واگذاری امتیاز گروه تلگرامی بلوک به شخص من به این خاطر بود که گروه اول را خودم درست کرده بوم و بیانیته‌ی دعوت‌نامه‌ی اول را هم خودم تنظیم کرده بوم و در یک دوره‌ی امتیاز گروه به رفیق دیگری که در حوزه‌ی مدیا سواد بیشتری داشت واگذار کردیم و بعد از اینکه گروه تغییر پیدا کرد و آن فرد بلوک را ترک کرد، امتیاز ادمین اصلی را که من به او واگذار کرده بوم، را مجددا در یک پروسه‌ی دمکراتیک امتیاز ادمین واگذار کردند و وقتی امتیازی به کسی به شکل دمکراتیک واگذار می‌شود، زیر سوال بردن مشروعیت او تنها می‌تواند در یک پروسه‌ی دمکراتیک و نه با قدری اتفاق بیفتد. فردی که یک مدت ادمین اصلی بلوک بود و از طرف خود من دعوت شده بود، بر اساس ان پرنسیپی که گفت چون خودت گروه اول را درست کرده بودی، من اینرا دوباره به خودت واگذار خواهم کرد. من ادمین اصلی گروه بوم و مسئول مسائل امنیتی و امنیت روانی اعضای گروه را به عهده داشتم و بر اساس همین پرنسیپ آن دو نفر انحلال‌طلب و مزاحم را حذف کردم. چاره‌ای دیگر وجود نداشت، چون عملا این دو تمام رفقای ما را به تمسخر گرفته بودند. اگر این دونفر در گروه باقی می‌ماندند هیچ کاری از پیش نمی‌رفت. و واقعا هم از روزی که نشریه منتشر شد تا روزی که این دو نفر اخراج شدند، عملا هیچ کدام از رفقا توانایی حتی نوشتن یک صفحه هم نداشتند. بعدی فضا متشنج و از لحاظ روحی خسته کننده شده بود. بنابراین ما تصمیم گرفتیم که با اینها تصفیه حساب کنیم. ولی این افراد اسم بلوک متحد سوسیالیستی را بعد از جدا شدن و درست کردن گروه موازی روی محفل خود گذاشتند. و این افراد تو این گروه قبلی که بر اساس چیزهایی که بدست ما رسیده کاری بجز عقده گشایی و بحث‌های شخصی و

با حمله و زیر رو کردن پرونده ی افراد (من اگر بخواهم پرونده اینا را رو کنم به اندازه کافی مسائل هست که بتوانم با طرح آن مسائل این افراد را منزوی کنم) ولی ما این پرنسیپ رو داشتیم که وارد حوزه خصوصی افراد نشویم و به هیچ کس هم اجازه نمی‌دهیم که در این حوزه با ما برخورد کند. کسی که اگر بخواهد از این زاویه برخورد کند یا سایکوپا یا امنیتی است و یا در واقع آدم مریضی است. یعنی هیچ اخلاق و پرنسیپ سوسیالیستی ندارد که بخواهی دیگران را زیر ذره بین قرار بدهند و سوال ببری بخاطر اینکه در زندگی شخصی مثلاً ممکن است یک بار جدا شده باشند. ولی این پرنسیپ بی‌پرنسیپی و این رذالت و پلشتی را این افراد انجام دادند و حتی آن کسی که محور مقاومتی بود. و موقعی که ما یک مطالب محور مقاومتی می‌نوشتیم مثل پاسداران از خط محور مقاومت دفاع می‌کردند و یک مقاله مفصلی در نقد آن نوشتیم بخشی از آن را در کانال منتشر کردم.

خلاصه موقعی که بحث های اصولی پیش می‌آمد و از من درخواست کردند که شما اگر نقدی دارید به این افراد، مکتوب کنید و بفرستید. من 13 صفحه مطلب نوشتم و فرستادم یک نفر راجع به مطلب من صحبت نکرد. ولی وقتی یک کامنت حاشیهای می‌نوشت، ساعت‌ها راجع به آن بحث می‌کردند. یعنی یک گرایش فوق العاده انحلال طلب افراطی روده‌رازی وجود داشت در این گروه که این "پدرخوانده"ی بلوک حمایتشان می‌کرد. ولی اینها روی اسب بازنده سرمایه‌گذاری کرده بودند. و آن اسب بازنده همان کسانی بودند که هیچ هویت مشخصی نداشتند. معلوم نبود از کجا می‌آیند و به کجا می‌روند و فراهانی بقول خودش این خدای دروغ مثلاً می‌تواند با ادم‌هایی که من بهشون میگفتم علف هرز، تشکیلات سیاسی بسازد و الان با کله بروی زمین خوردند. و متوجه شد که به این افراد حتی نمیتوان یک گروه چند نفره هم برای یک هفته نگه داشت و دیر یا زود اینها هم مسیری را خواهند رفت که چیزی جز انحلال مطلق نخواهد بود. از آنجا که اینها بصورت عملی هم و بدون هیچ مشروعیتی از اسم بلوک استفاده می‌کنند، فاقد هرگونه مشروعیت بیرونی هم هستند، چون این‌ها انشعاب هم نکردند، بلکه مسیر انحلال یک جریان را در پیش گرفتند. محفل انحلال‌طلب یک گروه دیگر به اسم بلوک متحد سوسیالیستی، بدون اجازه هیئت هماهنگی درست کردند. آنان از نام بلوک استفاده کردند و این کار از لحاظ سیاسی بی‌پرنسیپی و فاقد مشروعیت است. دقیقاً همانطور که سازمان زحمتکشان گُرستان حق استفاده از اسم کومه‌له را ندارد، محفل کودتاجی دور و بر فراهانی هم فاقد مشروعیت برای به‌کار بردن اسم بلوک متحد سوسیالیستی است.

رفیق فرخنده: دوستان صحبت‌ها را کردند، خیلی دشوار است و یک اندوه بزرگی است آدم را فرا می‌گیرد، که تا می‌خواهی از یک چیزی صحبت کنی که در این شرایط می‌توانست خیلی کمک کند ولی متأسفانه جور دیگری پیش رفت. واقعیت همین بود یعنی حاشیه همیشه می‌آمد و آن اصل را زیر می‌گرفت. بودند کسانی که حاضر نبودند و همیشه می‌گفتند ما داوطلبانه آمدیم

اینجا، و پذیرفته می‌شد در عین اینکه می‌گفتیم در هر حال باید مسئولیت بپذیرید و پاسخگو باشید، همیشه که تماشاگر باشید، باید بگم که تماشاگر هم نبودند همان آتش بیار معرکه بودند. در واقع نمی‌شد که اینجوری کار کرد. من گاهی شوکه شده بودم از مطالبی که در گفتگو ها نوشته میشد و همه ناراحت بودند. و کسانی که فکر میکردند چرا این اتفاق داده می افتد، چرا دو نفر دارند اینکار را میکنند. اینقدر فضا ناجور شده بود که حسن فکر کرده خوب این دیگه چیه هست، که اینچنین اعصاب همه را خرد کرده است؟ من چند بار خواهش کردم که وقتی عصبی هستید و نمیتوانید درست صحبت کنید مشکلی نیست، دو روز تکست ها را نگاه نکنید و قرار نیست که سریعاً تکس ها را جواب بدهید. رفیقی بود که حاضر نبود هیچ مسئولیتی بپذیرد یعنی بهش میگفتیم بنویس و تو هم اینکار رو انجام بده، پاسخ میداد که من کار و گرفتاری دارم، مشکل خانوادگی دارم. بعد همین آدم توی تکست ها یعنی زمانی که مثلاً ایشون سر کار هستند فعال تر از همه بود. فراهانی هم ما را درگیر کرد. این سکوت ایشون به چه معنی است؟ یعنی ما مجبور بودیم موضع گیری بکنیم. مجبور بودیم که بگوییم نه ما حزب نمی‌خواهیم. ما اصلاً از حزب اعلام انزجار می‌کنیم. مسائل اینگونه پیش رفته بود. که هر نظم و انضباطی را می‌گذاشتند که آها دارند حزب درست می‌کنند. در عین اینکه بی انضباطترین مسئله پیش می‌آمد و هیچ کس نمی‌گفت این بی در و پیکری برای چیست! حرف از شورا بود و شورا کلمه‌ای بود که همین‌طوری رو هوا می‌چرخید. حالا آمدیم سر سازمان جهانی کار آی ال او... رفقا قبول کردند که به آنجا بروند و اعتراض بکنند. یک اطلاعیه نوشتند که در این اطلاعیه آمده است، که هئیت نمایندگی ایران باید اخراج کرد و غیره. این چه توهمی است؟! مگه آی ال او کجاست؟ مگه چیه؟ کارگر ایرانی می‌داند این آی ال او چیست. این را بیرون کنید که چه بشود؟ مگه اینجا واقعاً برای کارگران است و این چه وضعیتی است. ما این توهم را ما نداریم. من گفتم که این چی هست که نوشتید؟ مگر این نظر ماهاست؟ نظر ما نبود و هیچکس نگفت نظر ماست. گفتیم پس چرا نوشتید؟ جواب نمیدادند. در آخر بخاطر اینکه واقعا من میدانم که خیلی عقب‌نشینی کردم رفقا و واقعاً معذرت می‌خواهم. خیلی جاها دندان رو جیگر گذاشتم که نباید این کار را می‌کردم. گفتم که باشد حالا اشکال ندارد من حالا فکر نمی‌کنم آنقدر ضروری باشد. بریم و بیاییم بعد می‌نشینم و بحث می‌کنیم. این اصلاً نظر ما نیست چه کسی آخر آنجا رفته است. حالا که رفتند آنچه که بیشتر آه از نهاد من بر آمد این بود که یک پرچم س زت رو دوش این آقا است. واقعا من نمی‌فهمم این همه مدت ما تو اروپا هستیم. همین آی ال او وقتی ما میرفتیم آنجا و به یک سری مسائل اعتراض می‌کردیم و فشار می‌آوردیم مجبور می‌شدند گاهی یک اطلاعیه‌هایی بدهند که بخشی از آنها هم‌نظر ما بود. یک بخشی از آنها و نه همه. زود به این نتیجه رسیدند که یکی از این سوسیال‌دمکرات‌های ایرانی را بردارند و بگذارند.

اضافه کنم که اینها همه همبستگی دارند با کشور های دیگر، ما می‌خواستیم از این بخش استفاده

کنیم به اینها فشار بیاوریم که اطلاعاتی بدهند. اطلاعاتی ها را در نشریاتشان بدهند که بدنه ببیند. آن کار را که نمی‌کردند فقط از این دیپلماتیک‌ها به سفارت ایران و کجا فکس کنند. اینها کسی را بردند در آنجا گذاشتند که بگویند بله ما کسی را داریم و نیرو داریم و دیگه از همین اطلاعات می‌گیریم و ما را پس بزنند. این تشکل‌ها به این صورت اند یعنی اینجا آدم می‌شناسه و می‌داند که چگونه هستند. اینجا بود که با خود گفتم من کجا هستم و چکار دارم می‌کنم؟ چرا اینقدر توهم‌پراکنی و آخر این چه وضعی هست؟ واقعا همیشه به این شکل کار کرد. آنجا بود که من فرو ریختم برآستی. احساس کردم که دیگر با این حرکت‌ها نزدیکی ندارم. در حالی که باز هم من متوجه نبودم که اینها انشعاب کرده بودند. بما پاسخ نمی‌دادند که چرا این حرکت را کردند و چرا اینجوری کار می‌کنند؟ چرا می‌روند و جایی را درست می‌کنند برای انشعابیون بعد وقتی متوجه می‌شویم، گفته می‌شود که آنجا نشسته بودیم و مشورت می‌کردیم. آخه این چه مشورتی است چرا اینجوری می‌کنید. مشورت چی می‌کنید. خب اینجا را به عنوان تشکل قبول نداشتند یعنی اصلا نمی‌خواستند کار منظم یکنند، یعد میرفتند بیرون از جریان می‌نشستند و می‌خواستند مشورت بکنند! و مشورتش چی بود که فلانی را بیرون کرده بودند که می‌گفتند اومده ه جاسوسی کند. (نمیدونم که چگونه راه پیدا کرده بود، یا دعوت شده و یا چی). مگه آنجا چکار دارید می‌کنید که این فرد را جاسوس اعلام میکنید. بعد همین حرکت را وقتی در جریانی پیش می‌آمد و مسائلی جدی و واقعی پیش می‌آمد که متوجه می‌شدیم که طرف .. مثلا میگه من کار دارم اختلاف خانوادگی دارم و مشکل دارم نمی‌تونم و غیره، ولی وقتی توجه میکنم که یک تکست را یک دقیقه طول نکشید که آن فرد دارد جواب میده. آنهم چه جوابی و تکرار از طرف تکتک آن‌ها. خب بهش میگفتی که آقا تو میگی اینجوریه پس چرا ... میخوام بگویم که ما در جایی طوفانی گرفتار شدیم که واقعا از هر طرف مانده بودیم که چکار کنیم و نهایت این است که انشعاب کردند و ما بهشون گفته بودیم که می‌تونید فراکسیون درست کنید و هیچ ایرادی ندارد. البته که خوب یک اشکالاتی از طرف ما بود. ما سخت نمی‌گیرفتیم و همش فکر می‌کردیم درست میشه. من خودم اینجوری بودم می‌گفتم که درست خواهد شد و ... ولی نهایتش همانی است که من واقعا قبول دارم تحلیل رفیقمون رضا را که دو دیدگاه بود. که این دو دیدگاه نمی‌توانستند با هم کار کنند. ولی اجازه ندادند که متمدنانه که این دو دیدگاه روند خودش را طی بکند و خیلی سیاسی گفته بشود که این دو نظر اینجا هست که نمیتوانند خیلی با هم از نزدیک کار کنند. و این اتفاق نیفتاد و این آن بخشی است که ضربه خوردیم.

رفیق محمد: دو مورد را اول بیان میکنم. اینکه اصلا هدف این نیست که خودی نشان دهیم. اتاق ضبط میشه و هدف این نیست که یکدفعه ده هزار نفر بیان تو ی اتاق و مسائل زیادی پیش بیاید یا برعکس. مسئله ارائه ی روایت هاست و که در اولویت هاست که الان دارد انجام می‌شود. و

مسئله دیگر که من باید عنرضواهی بابت آن ترانه چون که آن بعد احساسی رفقا در واقع انتخابش تعمدی بود که بعد احساسی برخی از رفقا برانگیخته بشود با ترانه‌ی یاد باد در واقع. میرم سراغ صحبت‌های خودم در واقع. ما با دو گرایش وجود داشته بله، ولی اگر بخواهیم عمیقتر وارد شویم آن کنشگر بودن و بی کنش بودن، بود. این دو گرایش را اینگونه میتوانیم توضیح دهیم که یک مسئله که در واقع نمود کنش بود یک ویژنامه که یک کنش کاملاً مشخص بود بعد آن بحث تاریخ شفاهی که حالا به یک نحو دیگر، به نحو ابتدایی در واقع و نه به این نحوی که حالا در حال اجرا است، شروع شد اینها نمود های کنش مشخص بودند که آن ویژه نامه شد یک فاکتی که در واقع کنشگران و بی کنش ها را تقسیم کرد. و هر چه خواهش کردیم که اگر ایرادی، چیزی (نه اینکه ایرادی وجود نداشت، خودم شخصا ایرادهای زیادی بهش وارد میدانستم.) ولی آن وضعیتی که قرار گرفته بودیم و آن زمانبندی که پیشاپیش انجام شده بود و مسائل دیگر. بهر حال آن مسئله را توانستیم از پیش بر بیاییم. هر چقدر تلاش کردیم متأسفانه کسی در مورد آن، همان آنهایی که ایراد می‌گرفتند، چیزی را بیان نکرد.

یک صحبتی هم رفیقمون حسن داشتند که من اینو تصحیح می‌کنم. رفیقی که ازش یاد شد در واقع بشدت از ویژنامه حمایت کردو بقیه در واقع ایراد می‌گرفتند، ولی همان حمایت کردنش متأسفانه زیر مصلحت‌اندیشی و امثالهم پنهان شد. و همان ایرادگیرهای قبلی در واقع اولویت قرار گرفت. یک خطا در واقع متوجه ی هر سه تایی شما به عنوان افرادی که در کمیته مرکزی بودید هم هست و آن عدم اعلام انحلال بود. خبر وقتی که این وضعیت هست همیشه که رهاش کرد. این عدم اعلام انحلال باعث شد که هر کس بهر حال میتواند داعیه این را داشته باشد که یک نفر بهر حال اگر تنش به این گروه خورده باشد، حتی بعد از این هم می‌تواند این را اعلام کند که بگه من می‌خواهم این را راه بیندازم. یا من تنها کسی هستم که این را نمایندگی میکنم، چنانچه که ما در طول تاریخ همان تاریخ چپ همچنین مسئله ای را داشتیم. و تلاش کردم کردند بر اساس آن حداقل ها /یعنی من واقعیتش را بخواهید یکسری حداقل ها در نظر گرفتم و تلاش کردم با هر سه تا از گروه ها، چه آن گروهی که بهر حال بعدها مثلاً حالا آن اسم را رو گروه خودشان گذاشتند و چه آن گروهی که کاملاً کنار کشیدند و چه آن گروهی که هر دو تا ایراد می گرفتند تلاش کردند که کار را ادامه بدهند. ولی متأسفانه آنهایی که بهر حال این اسم را یک می‌کشیدند یکسری کارها را انجام دادند از جمله صدور بیانیه ای از که اصلاً شورایی نبود و تاکید میکنم که اصلاً شورایی نبود. برخلاف حرف و داعیه ای که بهر حال در مورد شورایی بودن و رای‌گیری و از این چیزها دارند و حتی متنش را منی که هدفم همکاری بود و یکسری حداقل ها متأسفانه زمانی متوجه این بیانیه شدند که دیگر می‌خواست منتشر شود. به اشتراک با یکی از گروه گذاشته بودند که پرسیدند این چی بود؟ گفتند نه این باید تو گروه علنی گذاشته می‌شد. حالا من بی احترامی به خودم را کنار می‌گذارم ولی در واقع انتشارش اصلاً شورایی

نبود. در متن نیز تناقضاتی وجود دارد از یکطرف تکرور مطرح می‌شود و از طرفی دیگر بروکراتیزه کردن یعنی هر دو تاشون به یک نفر منتهی میشه. بروکراتیزه شدن در واقع کند کردن کار است و روی آن تک روی که آن‌ها مد نظرشون بود یعنی عجله کردن و ... اصلا با آن گروه تناقض داشت بروکراتیزه کردن و این‌ها. یعنی یکی از آن‌ها تصویب کردن بی‌مورد کار می‌شود و دیگری کند کردن بی‌مورد کار. هر دو اتهام در واقع به یک فرد زده شده‌بود. ایراد کلی که تقریباً به همه وارد است نخواندن حتی آن نوشته‌ها و مکتوب نکردن مسائل بود. من تعجب میکنم بارها شده بعد از مدت‌ها با بقیه صحبت میکنم که خب من فلان حرف را زدم ، اعلام میکنند که نه، من نشنیدم یا فلان. چون من بصورت مکتوب مطالب را میفرستم به رفیق حسن یا فرخنده، آن‌ها در گروه به اشتراک می‌گذاشتند. متأسفانه نمی‌خواندند. این صرفاً یکسری حواشی و آن صرفاً دو تا خط نوشتن و امثالهم الویت قرار گرفت، که این یک ایراد عمیق در واقع که امیدواریم که حالا هر کدام از افرادی که قبلاً درگیر گروه بودند حداقل این‌را تکرار نکنند. تو گروه‌های دیگر که قرار می‌گیرند یا مسائل و تشکل‌هایی که قرار می‌گیرند. مکتوب کردن خیلی مهم است و همچنین خواندن مطالب مهم هستند. دو تا ایراد را در واقع بخودم وارد میدانم. یکی عدم برخورد مشخص با حضور هزینه بر و بدون نتیجه توژنو بود که دیگه در واقع مصلحت‌اندیشی بیمورد کردم و زمانی که رفقا می‌خواستند حضور پیدا کنند در صورتی که اولویت‌ها چیزای دیگری بود و ما می‌دانستیم که ژنو کار خاصی نمی‌شود انجام داد. رفتن به آنجا بود و هزینه‌ای که میشد جاهای دیگه در هر صورت آنرا خرج کرد و خیلی مسائل را پیش برد. من حقیقتاً وارد مصلحت‌اندیشی شدم و اینکه گفتیم بهر حال آن درگیری‌ها هست که بنزین رو آتش نریزم و غیره و این ایراد را بخودم وارد میدانم و یکی دیگه اینکه بهر حال عمیقتر از این مسئله بود عدم انتشار نشریه و این در واقع به من و رفیق‌مون حسن معارفی پور وارد است. ایشون هم در این امر مشترک هستند. وقتی هیئت تحریری این وضعیت را بر عهده‌ی ما دو تا گذاشت ما هم یک جورایی به رفیق حسن که وارد آن حواشی شد، این یک ایرادی است که به ایشون وارد است. و من هم در واقع گذاشتم که حالا یک جایی این حواشی و جریان متلاطم بخوابد. و وقتی هیئت تحریری در واقع این‌را گذاشته بود، ما باید بهر حال در یک گزارش مشخص می‌کردیم یک زمان‌بندی. هر چند یک جلسه گذاشتیم. ولی آن جلسه دوباره رو به مسائل هیئت تحریریه بود. در مورد چیزای کلی زمان‌بندی برای انتشار هم هفته نامه، ماهنامه و ... بود و اصل بحث در واقع مطرح نشد. این هم در واقع من، یعنی این دو ایراد را بخودم وارد می‌دانم. بحث من تمام است ولی مجدداً تاکید می‌کنم این جلسه برای روایت‌های دیگری برخلاف روایت‌های اشتباهی که منتشر شد و متأسفانه حواشی بیشتری ایجاد کرد و یک جورایی یک فاجعه هست و افرادی که پیشاپیش بدون اینکه خود را درگیر این بلوک کنند و یکسری گمان‌های خود را مطرح می‌کردند که این فلان است و غیره ، بجای اینکه جستجو کنند اظهارت بی معنایشان وجود دارد. آنها هم حق ورود به این را ندارند و درواقع اصلاً

درکی از مسائل جاری ندارند که بخواهند وارد اینجور مسائل بشوند.

بهزاد تشکر: بحث های دیگر رفقا را تکرار نمی‌کنم. ضمن تایید اعم نکات، من از یک مقوله ای که تو صحبت همه ی رفقا بود و نقطه اشتراک بود و آن ویژمانه‌ی اول ماه مه یعنی نشریه بود. از آن می‌خواهم صحبت کنم. امیدوارم آنچه که می‌گویم جدا از اینکه در این بلوک چه اتفاقی افتاد. آنها چه کردند و ما چه کردیم. در هر صورت ما می‌توانیم یک مجموعه ای از نتایج را، برخوردها را یا مسایلی که پیش می‌آید آنها را سرمشق زندگی‌مون بکنیم چه در زندگی خصوصی و چه در زندگی سیاسی‌مون، ازشان استفاده کنیم. من شکی ندارم که برای شما حتما اتفاق افتاده در مقاطع خاص و ویژه ای یکسری افراد خاصی در زندگی شما ظاهر شدند و تأثیرات ویژه‌ای گذاشتند. می‌تواند تأثیرات مخرب بوده باشد یا تأثیرات مثبت بوده باشد. خوشبختانه من یکی از آن کسانی بودم که در چند مورد این رفقای که الان نام می‌برم. تأثیرات بسیار ارزنده و برجسته‌ای تو زندگی من داشتند. اولیش رفیق سیامک ستوده است. درست آن‌دوران جوانی و نوجوانی که وارد مبارزه سیاسی شدم. تازه داشتم آموزش میدیدم و درک طبقاتی می‌گرفتم و ما در پاکستان با مقوله ی واقعا اجحاف سازمان ملل علیرغم این داد و بیداد ها حقوق بشری اشان، داشت شرایط را به پناهنده‌ها تحمیل می‌کرد. بهر حال ما قرارمون بر این شد که یک اعتصاب غذایی راه بیندازیم که (تذکر مدراتور: "رفیق بهزاد متمرکز روی بحث بلوک صحبت کنید لطفا".) من تا صبح هر کاری کردم نتوانستم که متن را بنویسم. چندین بار نوشتم و پاره کردم، صبح رفیق‌مون سیامک اینو نوشت و ما انجام دادیم. فردای آنروز متوجه شد که من ناراحت بهمن گفتم که چرا ناراحت هستی. گفتم خب متن عرضه اینو نداشتم که این کارو رو بکنم. در جواب گفتم: تمام بحث مبارزه ی ما این است که کمک کنیم. به کسانی که توانایی های خاص و ویژه‌ای دارند ما بتوانیم کمک کنیم که بتوانند بدون مشغله کار و فعالیت کنند. این باعث نگرانی و ناراحتی شد بجای اینکه چاپ نشریه باعث شغف و خوشحالی ما شود و یا خوشحال باشیم که چنین رفقای داریم. من آن نصیحت رفیق‌مون را سیامک ستوده در همین نشریه ویژه نامه اجرا کردم یعنی اگر من نمیتوانستم یک مقاله تئوریک بنویسم اما بحث مهم رفیق سیامک ستوده را در مورد کارگران ما و انقلاب گفتم بنویشته درآوردم. تا این نوشته به دست تعدادی بیشتری از رفقا و انسان‌های دیگر برسد.

ما می‌بایست از آنجایی که رفقای خوب میان ما هستند و توانایی های ویژه و خاصی دارند افسرده و ناراحت نشویم، که رهبری و ابهت ما زیر سوال می‌رود. قرار نیست که ما دنبال رهبری فردی باشیم. متأسفانه این حرکت، جریان و نگرش هم علاوه بر آن مباحث و گرایشات که دوستان و رفقا توضیح دادند، انجام گرفت. برخورد دوم را غلام کشاورز به من یاد داد. او

خیلی سریع به خاطر یک نظری که من دادم، یقه ام رو گرفت و مرا خرد کرد که من بهش گفتم این چه برخوردی است تو مرا خرد کردی؟ گفت: رفیق جان وقتی من در چشمان تو نگاه می‌کنم روبروی تو هستم، اینجوری به تو برخورد می‌کنم. تو خیالت راحت که فردا پشت سرت صحبت نمی‌کنم. اگر ببیند واقعا کسی در خط ضدانقلابی دارد حرکت می‌کند، لازم است باهاش صریح باشید و آن چیزی را که قرار است پشت سرش بگوید روبرو با خودش در میان بگذارید. این مساله ممکن است بسیاری از رفقا را ناراحت کرده باشد. بسیاری از دوستانی که آنجا بودند، حتی یک نفر برنگشت بگه که این بحثی که شما می‌کنید مساله‌ی تفکر محور مقاومتی تو این گروه دارد بحث، تبلیغ و ترویج می‌شود. یک نفر نگفت که کدام بحث را می‌گویید. کدام موضوع را می‌گویید. یا کدام مقاله و غیره. تمام نیرو و تلاش این شد که تو بد حرف زدی. تو چرا نوک تیز حملات را گذاشتی و بد حرف زدی. ما فریاد، داد زدیم گفتیم عزیزان، خواهران و برادران گوش کنید. واقعا انسان ها می‌بایستی نسبت به خودش حد اقل احساس احترام بکنند و دروغ نگویند. دوستی در یکی از همین جلسات می‌گوید حسن معارفی پور و اسم نیلور بویژه بخاطر سوابقی که هست من را بمثابة ی یک انسان کاملا ضد زن معرفی و و دو ساعت شعار داد. یکبار نگفت را اینها ضد زن به زعم تو هستند. چرا تو فکر میکنی این ها ضد زن هستند؟ بخاطر اینکه ما خیلی خلاصه و رفیقانه گفتیم تو آمدی در میان یک جمعی کمونسیت یک خواسته داری یکسری از مسائل زنان مسئله ی شماسست و خیلی هم جدی مساله‌ی شماسست. تو فراموش کردی که اینجا یک جمع کمونیستی است که قرار است که تلاش بکنند مجموعه‌ی جنبش‌های متفاوت و تجهیزات متفاوتی که در جامعه ما هستند، ما می‌بایست به مجموعه ی اینها پاسخ بدهیم. جواب بدهیم و فعالیت بکنیم. وقتی برمی‌گردی میگی من سلیطه هستم و افتخار میکنم که سلیطه ام. عزیز من، رفیق عزیز من این نادرست است. تو خودت در کنار زنان فمینیست لیبرال مرتجعی که نهایت آرزویشان که بتوانند مینی ژوپ بپوشند و وزیر مثلا فلان جا بشوند، قرار دادی. در صورتی که مبارزه زنان این نیست همین امروز زنان مبارز ما در ایران دارند هزینه می‌دهند. واقعا این مسئله آنان است. این یک ابزار است و تو میتوانی بیایی اینجا شعار من سلیطه هستم می‌دهی و ما نقد کردیم. چون نقد کردیم ما زن ستیز شدیم. من اتفاقا چون توانایی اینرا به لحاظ تئوریک نداشتم که مسئله ی جنبش زنان را از زاویه ی یک دید مارکسیستی بهش بپردازم وقتی با کتاب حسن معارفی پور رجوع کردم دیدم خیلی از دوستان و رفقا هستند که بهر دلیلی کتب بااصطلاح طولانی را نمی‌خوانند. اینجاست که آن حرف سیامک ستوده دوباره کمکم کرد. من قرار است از توانایی‌هایی که در میانمان هست را در خدمتش باشم. در همان ویژه نامه شما یک مقوله ی دیگر یا مطلب دیگر که همان کتاب حسن معارفی پور را من خلاصه کردم. که با خواندن این خلاصه اگر کسانی علاقه‌مندند بیایند و نقد کنند. توجه کنید آن دوستانی هم که جدا شدند یا رفتند. اینجوری نیست که همه ی آن دوستان و رفقا ادمای بد و بد طینت و غیره باشند. اصلا اینجوری نیست. متأسفانه برخی از دوستان گرایش‌ات نادرستی

داشتند که ما نتوانستیم نشان بدهیم که آن (که ضعف ما بود) گرایش، گرایشی نیست که ما را بسر مقصد هدف برساند. نتوانستیم، اما کماکان امیدوارم و آرزو دارم همین رفقا موفق بشوند. اما تو آدم‌هایی که آگاهانه آستین بالا زدند و قصد گمراه کردن این جنبش را دارند و قصد خودنمایی و دروغ‌پردازی و دروغ‌گویی در رابطه با انسان‌هایی که علیرغم اشتباهات و اشکالات شخصی که میتوانند داشته باشند، همه‌ی ما داریم، امکان موفقیت پایین است. کدامیک از ما ایراد نداریم. تکلیف این افراد با آندسته از کسانی که بهر دلیلی با آن‌ها رفتند ولی واقعا بر اساس ناآگاهی و عدم روشن بودن مسائل رفتند ولی خوب سوا است و من شخصا همه‌ی آنها را در یک قالب و کاسه ارزیابی نمی‌کنم.

رفق محمد: اصلا بحث پیش آوردن جدل است. جدل یک نفر می‌خواهد ثابت کند که فقط خودش درست است و نفر دیگری هم همچنین. یعنی هر دو طرف با هم درگیر می‌شوند و جاهایی که به هیچ نتیجه‌ای نخواهند رسید. فقط این مسئله نیست. فقط در واق یک جوری فرو رفتن تو آن وضعیت قبلی خودمان می‌باشد.

رفیق رضا پایا: شخصا جهت روشن کردن یکسری مسائل بود که اتفاق افتاد. و تمام هدف ما کمک به جنبش سوسیالیستی و جنبش کمونیستی است. هر رفیقی در این در هر شرایطی امکان دارد که بهر حال همانطور که می‌دانید، همانطور که در جنبش کارگری گرایش‌های متفاوتی وجود دارد و در خیلی از مواقع این گرایش‌ها در تقابل با منافع کار در مقابل سرمایه بوده در جاهایی همزیستی می‌کنند. همه‌ی رفقای که در محیط کارگری بودند می‌دانند. ولی در واقع اصل مساله آنجاست که آن گرایش رادیکالی که میتواند اهداف کارگری را از پیش ببرد و در عین حال به رشد آگاهی طبقاتی، یعنی شکل دادن به زمینه‌های این آگاهی کمک کند. در این راستا کسانی هستند که از مدتی و راهی که مارکس برای ما بجا گذاشته و اساس مساله را انسان دانسته و ماتریالیسم را در آن مطرح می‌کند، پیروی می‌کنند. اگر ما بتوانیم اینرا نشان دهیم می‌توانیم در عین حال به رفع این مسئله کمک کنیم. طبیعی است حتی در محیط‌های کارگری هم خود همین مسئله باعث می‌شود که کارگران بیشتر به منافعشان آگاه بشوند. و بیشتر در پی تحقیق اوضاع باشند. بنابراین گرایش‌ها مختلف وجود دارد ولی بحث بر سر این است که در اینجا این گرایش‌ها در درون یک تشکل سوسیالیستی عملا به مانعی بر سر راه آن اهدافی که در مقابل خودش قرار داده، قرار می‌گیرد. یعنی تجربه‌ی ما در بلوک این بود که این گرایش باصطلاح همه‌با همی و در عین حال برخورد اتونومیستی که در بلوک وجود داشت به اهداف

ما صدمه زد. و متأسفانه آن انتظاراتی که خود ما داشتیم از اینکه این بلوک بتواند، برآورده نشد. خود من خیلی سر همین مسئله همیشه به رفقای دیگر میگفتم. مثلاً یک زمانی حدود پارسال همین رفیقمون اینجا حضور دارند (فرخنده) از این برخوردها و مسایلی که وجود داشت تا حدودی دلگیر شده بود. من بهش گفتم که ماها باید آخرین کسانی باشیم که سنگر را ترک کنیم. و ما این قصد را داشتیم. ولی متأسفانه شرایطی را که این رفقا بوجود آوردند من همچنان دارم میگم مثلاً این شرایط در واقع ما را در مقابل یک عمل انجام شده قرار داد. یعنی با جمع کردن یک تعدادی از افراد بلوک بدور خودشان و عملاً انتخاب یک هیئت هماهنگی که از طرف خودشان گذاشته شده بود با انتخاب آن و پذیرش اساسنامه در واقع بقول محمد چیزی را بوجود آوردند که مثلاً میگویند ما ادامه دهنده راه بلوک هستیم. حتی اینرا هم نمیگویند، میگویند ما خود بلوک هستیم. و در میان ما اعلام میکنند که هیچ اتفاقی نیفتاده است. و ما بلوک هستیم. و اینجاست که این دو رویی که ما اینقدر صداقت انقلابی نداشته باشیم و به جنبش و بیرون از خودمان بگوئیم این تحولات صورت گرفت و آمدیم جمعی باصطلاح خارج از بلوک و خارج از آن چهارچوب اساسنامه و خارج از آن هیئت هماهنگی منتخب جمع دیگری درست کردیم الان خودمان را بلوک می‌نامیم. طبیعی است یعنی این اولین کار یک سوسیالیست کمونیست داشتن صداقت انقلابی است. هدف ما هم از این جلسه روشن کردن این مسئله بود که ما بعنوان کسانی که در این بلوک بودیم و در هیئت هماهنگی بودیم. اولاً این بلوک بقول آلمانی‌ها مصنوعی است و برسمیت نمی‌شناسیم. از نظر ما بلوک متحد سوسیالیستی دیگر وجود خارجی ندارد. ما اینرا صراحتاً به بیرون از خودمان اعلام می‌داریم. و آن چیزی که بوجود آمده ربطی به آن بلوک ندارد. بعد اگر مسایلی پیش آمد، اگر موضع‌گیری‌هایی کردند، اگر در رابطه با مسائل اجتماعی موضع‌گیری کردند. ما باید به جنبش بگوئیم که این بلوکی که ما هدفمان این بود که پایه گذاشتیم، نیست و مسئولیتش را نداریم و نمی‌پذیریم و آن نکته‌ای که محمد گفت که باید هیئت هماهنگی بلوک را رسماً منحل می‌کرد، و یا یک مجمع عمومی فوری بر طبق اساسنامه درخواست می‌کردیم متأسفانه اتفاق نیفتاد. توی ذهن من هم آمد و آقای دیگر ولی من بیشتر فکر کردم که اعلام انحلال بلوک متحد سوسیالیستی میتواند ضربه بزند به آن گرایش چپ و سوسیالیستی در خارج از کشور و رفقای در داخل که چشم‌امیدی به این بلوک بسته بودند. و از این جهت این بدون در نظر گرفتن این حساسیت، بدون اینکه توجه شود این کار چه ضربه‌ای به اعتماد رفقای داخل و سایر سوسیالیست‌ها دارند می‌زنند، یک محفل زیر نام بلوک مشغول کار است. آنان با این عمل خودشان بدترین ضربه را به اعتماد رفقا زدند. و از این نظر با هر توجیه‌ای که بخواهند بکنند ما به این مسئله شدیداً انتقاد داریم. و در عین حال به جنبش هم اعلام خواهیم کرد حالا یا به صورت فردی یا جمعی که ما به هیچ وجه این بلوک را بلوک سوسیالیستی نمی‌دانیم. مسئولیت تمام اعمال و تمام مواضع و تمام سیاست‌هایی که گرفته می‌شود بر عهده‌ی کسانی است که با جمع‌آوری تعدادی از افراد بلوک بنام بلوک متحد سوسیالیستی

دارند اعمال می کنند.

سوال رفیق سارا: من میخوام از یک نگاه دیگری به این مسائل بپردازم. که شاید هیچ کدام از جمع‌هایی که در آن حضور داشتم از این زاویه به آن نپرداخته‌اند. ولی خوب الان هم صحبت‌های شما رفقا را گوش کردم. من بعنوان کسی که شاید حدوداً کمتر از یکسال هم هست دقیق نمی‌دانم، که در بلوک سوسیالیستی حضور داشتم و بیشتر از هر چیزی ناظر بودم متأسفانه. چرا که بهر حال برای من که شاید بیش از سی، چهار سال عضو سازمان، حزب و جریانی نبودم بشکل رسمی محل و جایگاهی بود که نگاهی بیندازم به اعضا و افرادی که از سازمان‌ها و جریان‌های مختلفی آمدند و در بلوک متحد سوسیالیستی جمع شدند و هدف و اندیشه‌ای دارند و این هم کارهای درازمدت، همکاری‌های پایدار و بحث‌شوراهای کارگری، تشکل‌های کارگری و این مسائل را از دور می‌شنیدم. که مطرح میکنند تو کلاب هاووس و جاهای دیگر بهر حال مرا جذب کرد و خوب در آنجا حضور داشتم. یکسال قبل از اینکه من توی این بلوک ببایم گویا دوستان و رفقا مشغول نوشتن بیانیه‌یی بودند و میخواستند بشکلی از اشکال فعال برخورد کنند با این مساله، پلاتفرم، بیانیه و اینجور چیزها.

این نوع فعالیتی که بهر حال همه را مشغول کرده بود مشکل این شکلی پیش نیامده بود که بهر حال امروز پیش آمده است. پلاتفرم که تمام شده بود بهر حال آیین نامه و اینا که تمام شد دوستان شروع کردند، بهر حال بایستی کار می‌کردند. دوستان شروع کردند به اعلام اینکه ما بایستی فعالتر از اینا برخورد بکنیم چه به لحاظ نظری و تئوری و هر لحاظی. این‌را شخصا من بعنوان همانجوری که گفتم بعنوان فرد ناظر زیاد نمیدیدم. بهر حال تعدادی از بچه‌ها بودند از جمله حسن، خود رضا تو کلاب هاووس‌ها و یکی دو نفر دیگر که بیشتر در این زمینه فعال بودند، تلاش کردند که این جمع را بهر حال بحرکت در بیاورند که یک کاری انجام بشود. و این جمع بتواند نمودی از خود بیرون دهد. من که بعنوان ناظر آنجا می‌آمدم و در جلسات شرکت می‌کردم، می‌دیدم که این برنامه‌ها پیش نمی‌روند. به عنوان آدم‌هایی که سنگ طبقه کارگر را به سینه می‌زنند و مساله‌شون طبقه کارگر است. در اساس به یک شناخت درست از این طبقه نرسیدند.

از جامعه ایران از وضعیت موجود، از فرهنگ و از روانشناسی و از این مسایل. کلی‌نگری و بهر حال دست‌آویز کردن یکسری مسائلی که چیزی هم از توش در نمی‌آمد و در همه‌ی سازمان‌ها و احزاب هست و تکرار این مسائل برای شخص من در واقع سوال بود که چرا همه دارند یک چرا را تکرار می‌کنند. و در این وضع موجود که جهان تغییر کرده است، بهر حال یکسری

قوانین است که تغییر نمی‌کند، منتها بسیاری از مسائل تغییر کرده است و کسی در جستجوی این نبود. که در جهت شناخت این تغییرات در وضعیت موجود در جامعه‌ی خودمان و در وضعیت جهانی در واقع بر بیاید و پیشنهاد بدهد رفقا، دوستان بیشتر این مقالات را تنها یک نفر نوشته است و این را یک نوع رقابت احساس کردند. خوب من از زاویه‌ی که نگاه می‌کردم برای خودم اینجوری تعریف می‌کردم که دوستان، رفقا بقیه شما هم بیایید بنویسید. گر قرار است که فقط یک نفر بنویسد. همه‌ی افرادی که اینجا هستند و توانایی دارند و دست پیش می‌گذارند و بحث را در واقع مطرح می‌کنند. برای خودشان به لحاظ عملی فعال باشند. این عدم فعالیت در واقع رقابت را اینها احساس می‌کردند که رقیبی اینجا هست و اینا بیای این رقیب نمی‌رسند و بایستی یک جوری این مسئله سر و تهش بهم بیاد. و یکسری اشکالات از طرف رفقا، همه‌ی رفقا بوده که من اشکالات را اصلاً نادیده نمی‌گیرم. در واقع برای من مهمترین مسئله رسیده به اهدافی است که بهر حال مد نظر هست و آن اهداف پیروزی طبقه کارگر هست با ابزار و ساز و کارهای خودش در جامعه ایران، شرکت فعال زنان است. بشکل فعالیت‌های کمونیستی-سوسیالیستی و نه طرفداران لیبرالیسم، جمهوریت و سرمایه‌داری. بهرروی خوشایند بود که همه‌ی دوستان در قسمت‌هایی به فعالیت می‌پرداختند و از این دعوای شخصی و مسایلی که گاه و بیگاهی املا شخصی بود و من خودم واقعا نمی‌فهمیدم و این‌گونه برخورد برای من دیگه خط قرمز بود. گفتم که امکان ندارد که من دیگر در این جریان بمانم علیرغم اینکه هیچ کاری هم نمی‌کردم. حالا ممکن بود اگر طول بکشد با دوستان و با همکاری دوستان میشد که یکسری قدم‌ها برداشت ولی برای من دیگر آخر خط بود و گفتم ممکن نیست من واقعا بتوانم حتی صحبت‌ها را گوش بدهم. این بخشی از دوستان و رفقایی که آنجا بودند شاید همین مشکلات من را داشتند. آنچه که خیلی علاقه دارم روش تاکید کنم تا در واقع فکر نکنند که یک نفر عامل بود که کسی به بلوک متحد سوسیالیستی اضافه نشود. اینها من می‌دانم آن رفقای دیگر که آنور (در جریان انحلال‌طلب) هستند شاید این مسئله را باور نکنند ولی من مطمئن هستم که این مسئله در اساس ربطی به فرد ندارد. من مطمئن هستم به آینده که همان دوستانی که آنجا فکر میکنند که یکنفر با متلاشی و کم کاری این جمع شده، متوجه خواهند شد که این مسئله ربطی به یک فرد ندارد و هم اینکه شاید بهتر متوجه ضعف‌های خودشان بشوند. این مشکل یک مشکل اساسی است که باید اساساً بهش پرداخته شود علیرغم فراز و نشیب‌هایی که جنبش‌های ایران داشتند ولی این فراز و نشیب‌ها را ما باید بدرستی بررسی بکنیم که از شر اینگونه مسائل بهر حال راحت بشویم و مشکل جمع‌های دیگر نشویم.

رفیق محمد: قبل از هر چیز باید از رفیق‌مون حسین مقدم باید ستایش کنیم که جزو عملگرترین افراد و در واقع اهل خود نمایی نبودند. و در این مسیر توهین‌هایی هم به ایشان شد که شاید

توهین هم خوانده نشوند. ولی بخشی توهین آمیز بوده است. امیدواریم که همیشه پاینده باشند.

رفیق حسن: من فکر میکنم که یک بی پزنسپیی اخلاقی که واقعا میشود گفت تباهی هرگونه اخلاق پروگرسو و انتقادی، اخلاقی که شیطان سازی از یک فرد برای توجیه استیصال و سرگردانی سیاسی خود می باشد. این افراد الان چند ماه است که کودتا کردند، انشعاب کردند و اخراج شدند، رفتند گروه درست کردند. تمام بازدهی اینها بجز جمله شخصی به من، هیچ چیزی نبوده بجز یک مطلب بی دست و پا و یک گفتگوی کلاب هاوسی که مایه آبروریزی تک تک اینها شد، هیچ چیز نبوده. جامعه یقه اینها را خواهد گرفت. مگر شما که هستید که اینقدر حقیر و بی پرنسپ هستید که همه مطلب شما حول یک نفر می چرخد. در حالیکه ما بارها و بارها به آنها پیشنهاد کردیم اگر نمی خواهید با ما کار کنید برید با این رفقای تان، رفقای فرضی تان که مدام چوب لای چرخ می گذارند. بروید یک تشکیلات دیگر درست کنید. بروید گروه یا فراکسیون بسازید. آنان جواب ندادند، چون این افراد کار نبودند. کسی که اهل کار نیست میاد دست کتف خودش را با لباس دیگران تمیز می کند. من به چند تا نکته می خواهم اشاره کنم. ما در این بلوک فردی را داشتیم که بارها ابتذال پست مدرن بشدت مبتذل را به اسم من سلیطه هستم در جلسات مطرح می کرد و به دنبال این بود که این ابتذال به خطر رسمی بلوک تبدیل شود. من حتی یک کلمه با ایشان صحبت نکردم. ولی همین فرد عقده گشایی کرد و 45 دقیقه علیه من صحبت کرد که بدون اینکه خود من در جلسه بوده باشم. موقعی که در مصاحبه زنده ی تلویزیونی بودم و نمیتوانستم که در جلسه حضور پیدا کرده و شرکت کنم. ولی فرصتی فراهم کرده بودند که در شرایطی که خودم نبودم از خودم دفاع کنم لشکر کشی کرده بودند و وقتی برگشتم پاسخ اینها را دادم و در مقابل این لودگی ایستادم. مباحث شخص من کاملا روشن، هر چه نوشتم صد در صد بهش اعتقاد دارم و در زندگی شخصی ام هم اجرا میکنم. ولی ضد زن ترین افرادی که من دیدم از طرف مقابل بود. اینان اصلا مساله ی زن را قبول ندارند. بهمین دلیل هم بود که پیش نویس اساسنامه ای که من مطرح کردم و آنجا روی نکاتی انگشت گذاشته بود که هر گونه سوء استفاده از موقعیت تشکیلاتی و غیره و هر گونه سوء استفاده ی سیاسی و جنسی افراد مطلقا غیر ممکن و باید فرد خاطی اخراج بشود همین افراد مدعی "پدرخواندگی" و غیره گفتند نه خیر این دقیقا خلع سلاح شدن در مقابل جنبش me too و این چیز است. و ما اینکارو نمی کنیم. بنابراین اینا بودند که خودشان ضد زن بودند ولی این افراد باید دستای کتیف خودشان را با لباس دیگران تمیز کنند. هر کسی که در یک تشکیلات سیاسی بی پزنسپیی می کند و زیر پای دیگران را خالی می کند، کسی که تلاش میکند و خطش جلو نمیرود موقعی که کسی خطش را نمی خواند، نمی داند چگونه با آدم ها برخورد کنند. حریم خصوصی آدم ها را رعایت کنیم و احترام متقابل تشکیلاتی می گذاریم ولی کسی که بخواهد از راههای غیر مشروع و غیر حقوقی

و غیر انسانی و غیر دمکراتیک خط خودش را پیش ببرد و خودش را رهبر جا بزند و دیگران را با دیکتاتور و استالین مقایسه کند، بدون این دلیل بیاورد و بگه که طرف حتی از استالین هم بدتر است، برای اینکه به شکل قانونی باهاش برخورد شده است، یا احمق است و یا شارلاتان. آدم باید چقدر پست فطرت باشد که من را که در زندگی‌ام ضررم به هیچ‌کس نرسیده است را با استالین که هزار و صد نفر از بزرگان مارکسیسم جهان را کشت، مقایسه کند. که از مهمترین متفکرین. در دوران استالین یک میلیون و هشتصد هزار نفر قتل عام شدند. من چه کسی را کشتم. آخه آدم باید چقدر پست و رذل بی پرستی باشد که دست به چنین مقایسه‌ای بزند. یک مسئله این است که به ما گفتند که اینا دیکتاتور هستند. چرا چون ما آن کانال را ندادیم دست آنها (دیکتاتور پدرخوانده، پدر خوانده ی بزرگ بود دیکتاتور کبیر و...) که میخواست خودش کانال را اداره کند. ولی مسئله بر سر این بود که ما گفتیم هر موقع که اکثریت رفقا توافق کردند که گروه را تحویل بدهیم اینکارو انجام خواهیم داد. ولی بر سر این مسئله توافق کردند، توافقی که وجود نداشت، ما هم کانال را به شاخه‌ی کودتاجی واگذار می‌کنیم. مدام فشار می‌آوردند که کلید کانال را بدهید. کلید یک گروه مجازی چیزی نبود، اگر شما یک اینقدر پراکنده هستید که هویت خودتان را با یک کانال چند نفری که در فضای مجازی تداعی می‌کنید و اینقدر بی‌دست‌وپا و بی‌تاثیر هستید از نظر سیاسی که نمی‌توانید یک گروه و کانال تلگرامی درست کنید، پس بی‌خود کردید از انقلاب دم می‌زنید. آنان می‌گفتند که ما کانال را بدهیم و خودمان رفت بدیم. بی‌خبر از اینکه وقتی ما نباشیم کانال هم معنی و مفهومی ندارد. پس اداره یا عدم اداره‌ی کانال بدون افرادی مثل ما تاثیری ندارد. در نهایت ما وقتی آن به این نتیجه رسیدیم که چیزی به اسم بلوک متحد سوسیالیستی وجود خارجی ندارد، گروه و کانال را بعد از تماس با تک‌تک رفقای باقی‌مانده و هماهنگی با آنان برای همیشه بستیم، تنها اشتباهی که کردیم این بود که از کانال رسمی اعلام انحلال نکردیم و به این روده‌درازان بی‌پرنسیپ تشکیلات‌شکن این امکان را دادیم که بعد از پایان بلوک متحد سوسیالیستی همچنان بتوانند با اسم جعلی بلوک متحد سوسیالیستی در کانال دیگر به کار ادامه دهند. کانالی که فاقد هرگونه اعتبار است. ما وقتی متوجه شدیم که این محفل در حقیقت رسواتر از آن است که در موردشان چیزی بنویسیم، لزومی نمی‌دیدیم، که اطلاعیه‌ی رسمی بدهیم و اعلام انحلال رسمی کنیم، چون عملاً چیزی باقی‌نمانده بود که منحل شود. ما گفتیم بعد از یک مدتی که گذشت بخاطر اینکه هیچ‌کسی ادعا نکند که ما از کانالها و چیزهای بیرونی سوء استفاده کردیم، جمعی به این نتیجه رسیدیم که کانالها را ببندیم و دیگه زیر این اسم متحد سوسیالیستی فعالیت نکنیم. ولی اینها دوباره دچار تباهی اخلاقی و دروغ‌گویی شده‌اند و به شکل شارلاتان‌مابانه اعلام می‌کنند که همه‌ی این مسائل کار یک نفر یعنی من بوده است. جواب من این بود که شما که از یک گروه‌ی انشعاب می‌کنید، شما که زیرزمینی و زیرآبی مثل زیردریایی می‌آیی و می‌خواهی مثل زیردریایی زیرمیایی که زیر پای دیگران را خالی کنی. چه جوری چه آدم احمقی بیاد اسلحه خودش را بده دست شما که

او را بزنید. اینکار را نخواهد کرد و در مقابل شما خواهد ایستاد. اگر شما حرف سیاسی داشتید و اگر مشکل سیاسی و توریک با من نداشتند بقول خودتان، خیلی از چیزایی که من را قبول داشتند ولی دورغ می‌گفتند. بسیاری از این گفته‌های شما تعارف مبتذل و دروغی بیش نبود. اینها اختلاف در این بلوک کاملاً یک اختلاف سیاسی بود و ایدئولوژیک و تشکیلاتی بود. و اینها برای اینکه بتوانند این راه دروغین خود را جا بیندازند می‌گن اختلاف سیاسی نداشتیم و باهاش موافق بودیم. ولی یکی از این افراد که، یکی از اپورتونیست‌هایی که اتفاقاً از روز اول آمده بود مثل صاحب‌خانه عمل می‌کرد. مثل اینکه کی بیاد خانه‌ی شما و کیسه زباله در دست و زباله‌ها را تو خانه‌ی شما پرت کند. او آمده بود که تصفیه حساب شخصی کند. همین فردی که تازه آمده بود، می‌گفت که این آقای رفیقی که همه‌ی ما را بیرون انداخت من با مواضع سیاسی اش موافق بودم. مشکلی که او دارد این است که سلطنت طلب‌ها را نفی می‌کرد نیروهای سیاسی دیگر همچون جمهوری خواهان و غیره همچنین. از طریق فاشیسم خواندن این نیروها و همین خانم اعلام می‌کرد که من با این نفی کردن‌ها مخالفم. به بیان دیگر می‌گفت باید جریانات راست افراطی و جمهوری خواهان لیبرال را به رسمیت شناخت و آنان را نفی نکرد. به زبان دیگر به آنان فراخوان می‌داد که بیاوید و با هم همکاری کنیم. این نشان می‌دهد که این‌ها تا چه اندازه اپورتونیست و فرصت طلب هستند. آن کاری که کردند که جمشید را دوباره در کلاب‌هاوس بالا آوردند تا از طریق او به من حمله کنند، کاری که خودشان نه شرافت و نه جراتش را داشتند، کار کثیف و به دور از هر پرنسیپ اخلاقی بود. تمام اعضای بلوک و از جمله خود فراهانی بر سر این مساله توافق کرده بودند که جمشید را دیگر بالا نیاورند.

من هم مثل رضا صد در صد موافقم که چیزی به اسم بلوک متحد سوسیالیستی وجود خارجی ندارد و آن چیزی که هست یک کاریکاتور مبتذل در حد یک کپی درجه پنجم می‌باشد. بنابر این چیزی به اسم بلوک متحد سوسیالیستی وجود خارجی ندارد و آنچه خود را بلوک متحد سوسیالیستی می‌خواند یک مجموعه از مجانیین دور و بر بهروز فراهانی هستند که نوچه‌وار از او پیروی می‌کنند.

رفیق بهزاد: من دوباره بر می‌گردم به این مسئله که یکی از دلایل پرداختن ما به این مسئله این است که نهایتاً پیدا بکنیم واقعا چگونه باید عمل کرد. چکار باید کرد؟ چگونه می‌بایست خدمت کرد؟ من شخصا هر تجمعی و هر تشکی را، هر فرم و شکلی که تلاش می‌کند که در خدمت جنبش کارگری کار یا فعالیتی بکند، علیرغم اینکه با مبانی اعتقادی ایدئولوژیک من موافق هست یا نیست، را ساپورت می‌کنم و برایشان آروزی موفقیت می‌کنم و امیدوارم که بتواند موفق باشند. مادام که هدفش و انگیزه اش با واقعا ترمز گذاشتن و منحرف کردن جنبش کارگری نباشد و منحرف کردن جنبش کمونیستی نباشد. این مقوله بحث حزب و غیره که در واقع رفیق‌مومن رضا بخوبی مسئله را توضیح داد. اصلاً از این زاویه نبوده و حتی اگر هم کسی این ادعا را

داشته باشد چقدر احمقانه است. که ده یا پنج نفر چپ و کمونیست امروزه چنین ادعایی داشته باشند که من می‌خواهم حزب کمونیست تشکیل بدهم. چقدر مسخره است و اما اینکه این جنبش انقلابی که جلوی روی ماست، این بحثی که نهایتاً هم طبقه ی کارگر میبایست کسب قدرت سیاسی بکند. قدرت سیاسی را بدست بگیرد تا بتواند بسمت خواسته ها و بسمت پیروزی انقلاب سوسیالیستی حرکت بکند. این را دیگر می بایست حداقل اکثریت ما قبول داشته باشیم. توافق داشته باشیم. حالا برای اینکه ما بتوانیم قدم هایی برداریم، حرکاتی بکنیم که شرایطی را در آینده نزدیک یا دور فراهم کنیم. تا به سمت تشکیل چنین حزبی حرکت کنیم خوب این نیازمند یک سازماندهی جدی است. آیا این به این معنی است که اگر کسی نمیخواهد حالا به آن شکل حزبی یا شکل جدی و منظم فعالیت بکند، کمونیست نیست؟ چه کسی همچی ادعایی دارد؟ مسلماً این آدم اگر خودش باور به انقلاب سوسیالیستی دارد و خود را کمونیست می‌داند، کمونیست است. اما خوب رفقا یک چیزی را بپذیرید، اگر تمام تلاش من تمام فعالیت سیاسی من شرکت کردن حتی در جلسات هفتگی و صحبت کردن و سخن گفتن باشد. خوب من باید یک جای دیگری سازماندهی شوم. اگر چند نفر دارند نشریه ای را زحمت میکشند که منتشر کنند و بیرون بدهند و برای تداوم کاریش و برای ادامه‌ی کار اش برنامه ریزی می‌کنند و دارند با رفقای که یک به جوری دست بقلم هستند صحبت می‌کنند و برنامه می‌ریزند. تمام بحث باید این باشد که ما چون شورا هستیم من می‌بایستی حتماً تأیید کنم. خوب کل بحث این است که میبایستی یک روزی به این باور برسیم که مجموعه‌ی بحث سازمان و زندگی ما کمونیست ها و پیشروان کارگری می‌بایستی به درک دقیق از نیرو و انرژی خود برسیم و آن را در جایگاه را در ج تعریف کند و به اعتبار بودن در آن جایگاه حق نظر دارد در غیر اینصورت جز مزاحمت جز اینکه کاری پیش نرود، هیچ کاری نمیشود کرد و همین اتفاقی که افتاد این را به خوبی نشان می‌دهد.

رفیق فرخنده: با تشکر رفقا. من می‌خواستم در پایان اینرا بگویم که اگر که فعالیتی سیاسی بخصوص از نوع انقلابی‌اش انضباط سازمانی، اجتماعی نپذیریم. آنجاست که به ذهنیات و عواطف شخصی میدان داده می‌شود. ما این بخش را در این جمع واقعاً داشتیم. یک چیز دیگری هم بود کسانی هم بودند که در چهارچوب آن اصولی خودش، آن سیاسی انقلابی خودشان در واقع سعی کردند روی آن بمانند. شرایطی بود که من می‌فهمیدم. خشم دارد آن آدم را می‌سوزاند. ولی صحبت نمی‌کند. می‌داند که شرایط اصلاً شرایط صحبت کردن واقعاً نیست. من ایران هم می‌فهمیدم. و اینرا هم می‌فهمیدم که خیلی از رفقا سعی میکردند دائماً باید انسان بود انسان ماندن آنجا وظیفه ی بزرگی بود. اینرا هم می‌فهمیدم که خیلی از رفقا دارند برایش تلاش می‌کنند. بهر حال ما نمی‌خواهیم کسی را مقصر کنیم. هر کدام از ما به سهم خودمان تو شرایطی که به اینجا

رسیده ما سهیم هستیم. ولی مهم این است که ما این را صادقانه بررسی کنیم. از آن درس بگیریم. و بهتر ارتقا بدهیم و دفعه ی بعد پیش ببریم. ما در هر مبارزه ای که زمین میخوریم وقتی بلند شدیم اگر درس بگیریم از آن تجربه های تلخمان، ما را یک قدم به پیروزی نزدیکتر می کند. من مبارزه را اینچنین می بینم. حالا با یک تشکیلات باشد خوب خیلی بهتر این آرزوی ماست. من اشک می ریختم رفقا این را بهتون بگویم. وقتی اینها ما را مجبور می کردند که اینها حزب میخواستند خوب مگر ما باید از حزب اعلام انزجار می کردیم. من رک به آنها گفتم. اینها حسن را متهم به این می کردند که میخواستند حزب درست کند. یک بار دقیقاً تو جمع پرسیدم که حسن تو با این نیرویی که هر کدام ده بار قهر کردند رفتند و با کله قند دنبال آنها رفتیم. و برگردوندیم فکر کنی میشه حزب درست کرد؟ این چه فشاری است که دارید روی ما می آورید. چرا ما یکی یکی باید بگوییم که نه ما حزب نمی خواهیم، اصلاً نمی خواهیم. حزب می خواهیم ولی با شما که نمی شه حزب درست کرد. که هر کس از دن خود شد یار من. حزبی ها کادر هستند. کادری که می فهمند میخواستند چکار کنند، قهر نمی کند. ما با همچین بدبختی .. نمیخواهم بگویم نهایتاً یا ما، هر کدام از ما در این قضیه سهم داشتیم. من خودم وقتی دیدم که خیلی کار بالا گرفته و دیگه اعصاب برا ادم نمی مونه و هیچ کار دیگری نمیتوانیم بکنیم. برخورد هایی میشود که آدم قفل میکند چند مغز هنگ میکند. و نمیتواند تحمل کند و از کارش میماند. تو کمیته هماهنگی بودم گفتم رفقا من استعفا میدهم. همین رفیقی که خیلی سوسیالیسم می کرد گفت: آها می خواهید متلاشی کنید. گفتم حالا این بدبختی را نگاه کن. حالا فردا میخواستند ما را مقصر بدانند. بنظر من از زیر بار مسئولیت تک تک کنار برویم. نه اینگونه نیست و واقعیت این بود که همماش مساله ایجاد می کردند. هر وقت می خواستیم ما روی موضوعی حرف بزنیم به حاشیه کشانده می شد. به آن شیطانی که درست شده بود و حتی رفقا شاهد هستند من جلوی خود آنها گفتم. هر کس از یک طرفی به شیطان سنگ اندازی می کرد. و آخر سر من هر چه گوش دادم گفتم که رفقا آمدید مکه به شیطان هم سنگ زدید. حالا دیگه خسته نباشید برید بخوابید. مشکل که بدینگونه حل نشد. فردا هم به من سنگ میزنید من میدانم. و دفعه ی بعد هم به فراهانی سنگ میزنید. و خب از این ببعد کار میشه سنگ زدن. ما اینجا در واقع فعالیت سیاسی نمی کنیم. این بخشی از شرایط است، رفقا مبارزه دشوار است وقتی تبعید به چهل سال میرسد وقتی همه در ایران میمیرند و برای آخرین بار هم نمیتوانیم آنها را ببینیم. مبارزه دشوار است. و کسانی میتوانند این دشواری را تحمل کنند. و صادقانه کار کنند که تعهدشان به آن بچه ی خیابانی باشد. و به آن پیر زن و پیر مرد های که بعد از سی، چهل سال کار الان تو خیابان دارند می گویند که نمی توانیم از پس داروی نمی گذارد که بچه هاش زندگی اشان را متلاشی کنند که این فرد خوب بشود و می گوید مرا رها کنید، من عذاب می کشم. بگذارید من بمیرم. دارو گران است و زندگی تان را برای من فدا نکنید. آنجا ها را وقتی آدم فکر میکند. ... هیچ راه دیگه ای نداریم. مجبوریم بایستیم، مجبوریم گاهی تلخترین چیزها را هم قورت بدهیم و امید که نتیجه بگیریم از هر افتادن و از هر زمین خوردن

است، که همدیگر را پیدا می‌کنند. ما هم اینجا پیدا می‌کنیم. مطمئن باشیم که پیدا می‌کنیم. دیگه
و قتمان را نگذاریم روی اینکه یک روزی با یکی یک جایی کار کردیم ... دیگه ره‌ایش کنیم. تا
انسان های خوبی را پیدا کنیم.

رفیق محمد در آخر از همه ی رفقا تشکر کرد بابت حضور در جلسه و به اشتراک گذاشتن
نقطه نظرانشان. و رفیق فرخنده نیز از حضور رفقا تشکر کرد.